

برد و آنها عبارتند از: «نسان لیلان Vincent le Blanc» و گابریل دولوتس Gabriel de Luetz و «هانری دو فینس Henri de Feynes».

اولی در سن ۱۴ سالگی از خانه پدر و مادر فرار کرد و تقریباً در تمام عمر خود بدون وقفه دور دنیا را پارسه زد. آن جهانگرد راجع به ایران آنچه در خاطرش مانده نقل کرده است. او تبریز و اصفهان و شیراز را شرح داده و تعداد بسیاری از شهرهای دیگر را ذکر کرده که اسامی آن شناخته نشده است. «لبلان» بایستی به مناطق دور دست ایران هم از قبیل خوزستان و شاید هم کردستان مسافرت کرده باشد زیرا از باتلاقهای عظیم و جنگلها و مردم وحشی آن نقاط صحبت کرده.

«لوتس» که یکنفر ملاک و نجیب‌زاده از فرانسه جنوبی بود در سال ۱۵۴۸ در اردو کشی سلیمان دوم به تبریز شرکت داشت و شرح مسافرت خود را طوری داده که از آن استفاده جدید جغرافیائی نمیتوان کرد.

درسفر نامه «فینس» که هنگام مسافرت به چین تنظیم شده از راههایی که قبلاً از آنها عبور شده صحبت بمیان آمده است ولی این سفرنامه فاقد ارزش میباشد.

او ذکری از تبریز و قزوین و اصفهان بمیان آورده و خواننده را با خود به شیراز کشانده و گفته: زیباترین و مفرح‌ترین شهر تمام کشور است و همچنین از قلعه غیر قابل تسخیر بین «لار» و «هرمز» سخن گفته است.

در اواخر قرن ۱۶ مسافران اروپائی دیگر هم راجع به رمز حکایت کرده‌اند. یکی از آنها یکنفر جوان هلندی بنام «ژ. هویگن وان لینشوتن G. Huygen van Linschoten» بود که در سال ۱۵۸۳ به عزم هندوستان بادیان کشیده و میل کرده بود تا حدی از دنیا اطلاع حاصل کند. راجع به رمز او بعضی چیزها گفته که مسافران دیگر تا بحال ذکر نکرده بودند. شرحی که از کاروانهای بزرگ میدهد که سالی دوم تبه از شامات به جزیره می‌آیند، بسیار عالی و کامل میباشد.

کمی بعد از آنکه «وان لینشوتن» به «گوا» در هندوستان رسیده بود، سه نفر انگلیسی را که پرتغالیها در هر مزه جرم جاسوسی دستگیر کرده بودند به آنجا آوردند. یکی از آنها همان «جان نیوبری» سابق الذکر بود که درین اثنا برای مر تبه سوم عازم مسافرت شده بود. همقطارهای او عبارت بودند از «رالف فیچ Ralph Fitch» و «ویلیام لیدس William Leedes».

۱ - صدسال بعد هم «ش. بورگهاردتن Ch. Burekhardt» آلمانی ازین کاروانها حکایت میکند که مرکب از ۵۰۰۰ تا ۶۰۰۰ تاجر بوده و چندین صد «جان نثار» آنرا در مقابل راهزنان حفاظت میکرد. راجع به راه حلب تا خلیج فارس چنین نوشته: قافله درهمین راه از یک دریاچه شن عبور میکنند که گاهی اوقات باد در آنجا بقدری شدید میوزد که خاک مانند موج دریا بالا و پایین میرود و کوههای بلندی تشکیل میدهد و مانند برف در هوا به سوسو پرواز میکنند. در این دریاچه شن قافله بایستی در مدت ۴ تا ۵ هفته مسافرت کند تا از آن خارج بشود. ولی با آنکه از بدترین مواقع طوفان باخبر هستند معذک اغلب دچار حمله طوفان میشوند بطوریکه همه از خاک مستور و اگر بپتر بگوئیم مدفون میشوند و گاهی چندین ماه پس از آن که باد بجان مخالف شروع بوزیدن کند، از نو پیدا میشوند ..

نفر چهارم را که موسوم به «جمزستوری James storie» بود آزاد کرده بودند زیرا قبول کرده بود در یکی از فرق یسوعی (Jesuite) داخل شود. از «رالف فیچ» شرح مسافرت مختصری بدست آمده. در خصوص بعضی اطلاعات مربوط به این زمان راجع به رمز هم باید مدیون یکنفر تاجر ایتالیائی بنام «فردریکه سزار Fredricke Cesar» بود که چند سال زودتر از انگلیسها به جزیره آمده بود یعنی درست در همان موقعی که یکنفر پادشاه بومی جدید انتخاب میشد.

تاریخ مبسوط این پادشاه را یکنفر یهودی پرتغالی بنام «پدروتیکسرا Pedro Teixeira» که شغلش طبابت بود شرح داده و به هندوستان تبعید شده است و چون آرزو داشت قسمت بیشتری از دنیا را ببیند از آنجا مسافرتهای دریائی طولانی تری را در پیش گرفت.

«تیکسرا» اولین یهودی است که شاید بدور دنیا سفر کرده، در مسافرتهای ماجراجویانه و خستگی ناپذیر خود چندین بار هم به رمز آمده و چند سالی را در آنجا گذرانیده بود. از گزارشهای «تیکسرا» چنین برمیآید که او در سال ۱۵۹۷ از هرمز سفری هم به مازندران کرده باشد ولی درین خصوص اطلاع بیشتری در دست نیست.

درست یکسال بعد دو برادر عجیب از غرب برخاسته توجه عموم را بسوی خود جلب نمودند. دو نفر نجیب‌زاده انگلیسی بنام «آنتونی Anthony» و «روبرت Sherley Robert» شری که بمنظور بدست آوردن موفقیتهای تازه به دربار شاه رو آورده بودند در سال ۱۵۹۸ با عده معتنایی از همراهان که بدور خود جمع کرده بودند و نیز بکشتی نشسته بسوی شرق رهسپار شدند. این هیئت با قایق از شط فرات سرازیر شده به بغداد آمد و از آنجا از طریق همدان عازم قزوین گردید.

بعد از زمان «وارتما» بعضی چیزها در ایران تغییر کرده بود. در سال ۱۵۸۲ شاه عباس کبیر بر تخت سلطنت جلوس کرده و دوره درخشان در تاریخ ایران پدید آمده بود. شاه عباس از متقدمان خود با اروپا رابطه پر شورتری داشت و مایل بود شرح ممالک غرب را بشنود. نفوذ انگلیس هم راجع به سیاست ایران در زمان شاه عباس اول متکی به فعالیت برادران «شرلی» بود.

اولین منزل هیئت اعزازی «شرلی» در خاک ایران قصر شیرین (خسروی) بود. «آبل-پنسون Abel Pinson» یکی از همراهان «شرلی» که شرح مسافرت را تنظیم کرده این نقطه را «فرهاد سرین Farhadserin» نامیده که مقنن از دو شخصیت افسانهای به نام «فرهاد» و «شیرین» میباشد. سرزمین اطراف آن صخره‌ای و دارای چشمه‌سارهای فراوان بوده است. دنباله راه برای شترها و قاطرهایی که بارسنگین داشتند غالباً پر زحمت و سخت بود. ولی باز از نو به جلگه‌های زیبا و حاصلخیز میرسیدند که بعضی قسمتهای آن سخت باتلاقی بود و پرندگان آبی بشماری در آن وجود داشته باعث وجد و سرور میشدند. نیمه دوم نوامبر بود و مسافران از شدت باران مداوم در رنج و عذاب بودند.

از منزل لگانه‌های بزرگتر از قبیل «کرنند» و «هارون‌آباد» (شاه‌آباد) و حتی خود کرمانشاه هم ذکری بمیان نیامده است. «پنسون» اصل نقوش هخامنشی «بیستون» (بهیستون

Behistun « راکه از کرمانشاه زیاد فاصله ندارد مسیحی و خطوط آن را یونانی دانسته. چنگاگیور Chengagiur « پسنون» احتمال دارد همان «کنگاور» باشد. چنین مینویسد: آن شهری است بزرگ و تماماً از گل رس ساخته شده. در «مستارآباد Mastarabad» که بر ما مجهول است هیئت مسافران بدودسته تقسیم و یکدسته بعنوان پشاهنگک به قزوین اعزام شد تا در آنجا وسایل زندگی را برای دیگران فراهم سازد.

از همدان از طریق گردنه «آده» بسمت شمال شرق حرکت کردند. منزلگاههای مختلفی را که «پسنون» در سر راه هیئت اعزامی «شرلی» شرح داده، مجدداً بطور دقیق نمیتوان پیدا کرد.

شاه عباس جوان، نجیب‌زادگان مغرب‌زمینی را با گشاده‌روئی در قزوین به دربار خویش پذیرفت. درین جا به زودی آنها نقش معینی را بازی کردند مخصوصاً برای اینکه هر دو برادر اطلاعاتی از امور نظام اروپائی داشتند که در ایران سابقه نداشت.

یکی از برادران بعنوان گروئی در ایران مانده و «آنتونی شرلی» در سال ۱۵۹۹ بمعیت یک سفیر ایرانی<sup>۳</sup> از طرف شاه عباس اعزام اروپا شد تا همکاری دول غرب را در مقابل حریف مشترک یعنی ترکه‌ها جلب نماید. او حقوق و مزایای فوق‌العاده‌ای هم برای تجار مسیحی که مایل به تجارت با ایران بودند، برقرار ساخت. برای اینکه خارجیها بهمند که در ایران با آغوش گشاده پذیرائی خواهند شد همه گونه اقدام از طرف شاه عباس اول بعمل آمد. تا قرن بیستم هم این روح عطف و دوستی نسبت به اروپائیکها در ایران محسوس و زندگانی را برای آنها گوارا کرده بود در صورتی که در دیگر کشورهای آسیائی اگر هم تحمل اروپائیکها را میکردند مسلماً از آنها خوششان نمی‌آمد.

در ضمنی که «آنتونی شرلی» در اروپا طرق غیر عادی را میپیمود<sup>۴</sup> برادرش «روبرت» در دربار شاه عباس به افتخارات بزرگ نائل شده بود. مقامی راکه در ایران اجرا کرده نمیتوان بطور وضوح بیان کرد. ظاهراً بالشخصه در جنگ علیه ترکه‌ها شرکت کرده و در یکی از نبردها مجروح هم شده و بیاس خدماتش یک مستمری مادام‌العمر از طرف شاه جهت او برقرار شده بود.

۱ - «دلاواله» که تقریباً بیست سال بعد ازینجا عبور کرده تصور نموده «سمیرامیس» موجود بنای یادگاری «داریوش» بوده است.

۲ - تقریباً سیصد سال سپری شد تا اینکه شرح مفصلتر این راه بوسیله «ژ. ف. پولاک» نوشته شد.

۳ - یکی از نویسندگان سفارت بنام «اولوغلugh (اوروش) Uruch) بیک» که بعدها بنام «دون ژوان ایران» معروف شد راجع به وطن خود یادداشت‌هایی تألیف کرد.

۴ - راه‌های دیگر «آنتونی شرلی» مربوط به اینجا نیست. راجع بشرح زندگانی او باید مدیون «ا. دنسن» E. Denison Ross بود. آن رامیتوان مانند یک رمان خواند. تقدیر عجیبی بود که این ماجراجو از خدمت یک پادشاه که بیرون می‌آمد فوراً داخل خدمت پادشاه دیگری میشد. «آنتونی شرلی» دیگر به ایران مراجعت نکرد و مأموریتی که شاه عباس به او داده بود بی‌نتیجه ماند.

دو مرتبه «سر روبرت» از طرف شاه عباس به مأموریت سیاسی به اروپا اعزام شد ولی نتیجه قابل‌اثرین مأموریتها بدست نیامد. بالاخره بمعیت «سر دودمور کوتون Sir Dodmore Cotton» برای آخرین بار به سمت ایران حرکت کرد. این مسافرت از لحاظ جغرافیائی چندان بی‌ارزش نبود و راجع به آن بیشتر گفتگو خواهد شد.

کمی قبل از آنکه «روبرت شرلی» از سفر اول اروپا به ایران مراجعت نماید یک نفر ماجراجوی انگلیسی دیگر، که بکلی با او تفاوت داشت به این کشور آمد. این شخص «تماس کوریات Thomas coryat» بود که برای زیارت، پیاده از «حلب» روبره «آنکارا» حرکت کرده و در سال ۱۶۱۵ به آنجا رسید. چون زبان اهالی بومی را میدانست و به لباس آنها ملیس شده بود تمام مسافرت ده ماهه خود را با ۵۰ شیلینگ انگلیسی به انجام رسانید.

بسیار مفید بود اگر کسی موفق میشد به تمام یادداشت‌های «کوریات» آشنائی پیدا کند ولی فقط قسمتی از سفرنامه او که در حلب بجامانده بود فاش گردیده است. راجع به سفر نوشته‌های دیگر او، مخصوصاً آن قسمت که از ایران گفتگو میکند احدی اطلاع ندارد. این موضوع بیشتر از آن جهت قابل تأسف است که «کوریات» در مشاهدات خود دقت مخصوصی بخرج میداده که مسافران دیگر به آن توجه نداشته‌اند. تنها چیزی که از مسافرت‌های «کوریات» در کشور شاهنشاهی به اطلاع رسیده مطالب مختصری است که در چند نامه باخط خود به مادر یا بعضی دوستانش نوشته است.

ازین نامه‌ها چنین استنباط میشود که یکی از اولین شهرهایی که «کوریات» در ایران دیده تبریز بوده و او هم مانند بسیاری از معاصران خود آن را با «اکباتانای قدیم» عوضی گرفته بود. ظاهراً او در مدت دوازده روز به قزوین و ۲۳ روز به اصفهان رفته بود. درین جامدت دو ماه «کوریات» توقف کرده و پس از آن در معیت کاروانی مرکب از ۲۰۰۰ شتر و ۱۵۰۰ اسب و ۱۰۰۰ قاطر و ۸۰۰ الاغ و ۶۰۰۰ نفر آدم، از طریق قاره راه خود را به سوی هند ادامه داد. در وسط راه بین اصفهان و «لاهور» یعنی در مرز بین ایران و هند مصادف شد با «روبرت شرلی» و خانمش که در همان موقع با من تبع بسیار، در حالی که دوزنجیر فیل هم همراه داشتند از سفر اول اروپای خود مراجعت مینمودند. «سر روبرت» به «کوریات» وعده داد بعداً او را به دربار شاه عباس وارد کند و خانم «شرلی» هم به آن مسافر فقیر مقدار کمی پول هدیه کرد.

۱ - «سرتماس» Sir Thomas Roe سفیر انگلیس در دربار امپراطور مغول، که راجع به حفظ احترام ملت خود بسیار حساس بود، در سال ۱۶۱۶ از هند نوشت: «کوریات» راکه دست تقدیر برای راحتی من به اینجا فرستاد اکنون در خانه من زندگی میکند. او پیاده از قسطنطنیه به راه افتاده و از بیت المقدس و دمشق و تمام خاک کشور ترکیه عبور نموده به هند آمده است. او تمام دستک‌ها و سونتها را دیده و تمام قیور را مشاهده کرده و تمام بناهای یادگاری شهر «تروا» و ایران را با منتهای پشتکار بازرسی نموده است. حال خود را برای سفر سمرقند مهیا میکند تا در آنجا قبی «تیمورلنگ» را ببوسد. بعد قصد دارد به «شوش» و «اتیوپی» رفته و همینطور سفر کنان به وطن خویش باز گردد. یادداشت‌های او بقدری جامعند که ارزش دارد ترتیب جمع‌آوری و حمل آن داده شود. بعضی از آنها در «حلب» و برخی در اصفهان جامانده. این یادداشت‌ها کافی است هر کتابفروشی را معمول و یک مطبعه را از کاغذ مملو سازد.

این اطلاعات مختصر راجع به «کریات» یعنی آن ماجراجوی عجیب که در سال ۱۶۱۷ در «سورات» Surat به مرض اسهال در گذشت کافی بنظر میرسد. او بطور ناشناس در قبر گمنامی در سواحل رود «تاپتی Tapti» به خواب ابدی فرورفته و اگر موفق شده بود گزارش سفر خود را منتشر سازد شاید یکی از کاشفان ایران محسوب میشد.

در همان سالی که «کریات» از دنیا رفت یکنفر نجیب‌زاده از غرب به ایران آمد که مسافرتهایش برای تکمیل اطلاعات اروپا راجع به ایران بطور محسوس مفید واقع شد. او یکنفر نجیب‌زاده رومی بنام «پیترودلاواله Pietro della Valle» بود که در سال ۱۶۱۴ از براه به مشرق آمده در آسیای صغیر و مصر و فلسطین و شامات و بالاخره در بین‌النهرین اقامت کرد. در آنجا بایک دختر مسیحی بابلی به نام «مانی ژیویدا Maani Giverida» مزاجت کرده و در سال ۱۶۱۷ با تفاق بسوی ایران روانه گردیدند (خط سیر در ایران در نقشه‌ای که در اواخر همین فصل چاپ شده ملاحظه شود).

پس از بیرون آمدن از بغداد «دلاواله» تاهمدان شاهرایی را که «شرلی» ها هم از آن گذشته بودند، انتخاب کرد و پس از آن بسوی اصفهان رو آورد.

از عجایب آنکه «دلاواله» هم، که مسلماً هیچ نقطه‌ای را از قلم نمی‌انداخت، مانند «پنسون» ذکری از کرمانشاه نکرده در صورتی که بطور یقین بایستی از آن عبور نموده باشد. آن ایتالیائی «کنگاور» را «شیگینگر Chienginer» نامیده. درین جا اوترکیه را با ایران مقایسه کرده و از مزایای ایران تمجید میکند.

«دلاواله» از همدان راه گلپایگان را در پیش گرفت و این شهر را با همدان در مقام مقایسه بر آورد و از مزایای زیر عبور کرد: «نیشهر Niehar» (نیشاب Nicia) و «دین آباد» و «سورخ» (Saru) و «ده حق» (Dehe) و «چاه سیا» (Cah-e-Siah) «Chialisiah» بسیاری از توقفاگاههایی که «دلاواله» درین خط سیر نام برده نامفهوم میباشد مانند: «ای بی گاباد Eibeigabad» و «سک چرا شرد Sectchrachird» و «اوگوآن Eugheuan» و «شاروند Charawend» و غیره.

شرح بسیار مبسوطی که «دلاواله» از اصفهان داده دارای ارزش بسیار میباشد مخصوصاً از آن جهت که این اطلاعات اولین تشریحی است که یکنفر مسافر اروپائی پس از تشکیل پایتخت جدید ازین شهر بعمل آورده است. تمام فکر و ذکر شاه به آبادانی اصفهان متوجه شده بود. بلا انقطاع و با خارج گراف به تلاوء و زیبایی این واحه باشکوه میپرداختند.

۱- پس از آنکه تبریز پایتخت اول صفویه بدست ترکها افتاد قزوین به عنوان پایتخت جدید انتخاب شد و موقعی که شاه عباس اول به سلطنت رسید هنوز هم پایتخت بود. ولی بزودی شاه نقشه‌هایی برای تغییر پایتخت در سر میپوراند. پایتخت جدید بایستی از مرز ترکیه دورتر و بیشتر در داخل کشور واقع بوده و سابق خالص ایرانی داشته باشد. هیچ شهری برای این منظور مناسبتر از اصفهان بنظر نمی‌آمد زیرا در قلب ایران قدیم و در کنار رودخانه‌ای واقع بود که هرگز آب آن خشک نمیشد و درین حال در سطح مرتفع بدون مخرجی هم قرار داشت. در همان سال ۱۵۹۰ شاه تزئین این شهر را شروع کرده بود.

عقیده «دلاواله» این بود که پس از اتمام عملیات، این شهر از قسطنطنیه یا روم زیباتر خواهد شد.

این مسافر ایتالیائی تا حال در مشرق زمین آبادی‌ای مانند اصفهان ندیده بود. از بین تمام چیزهای دیدنی او دو چیز را از همه عجیب‌تر دانسته یکی قصر سلطنتی و دیگری «چهارباغ» که دارای خیابانهای بزرگ و خانه‌های کوچک و مفرح آب نما بوده و در زمان «دلاواله» هنوز خارج شهر محسوب میشده است.

همچنین شکل سطح عجیب سرزمین اطراف اصفهان در میان آن آب و هوای قاره‌ای از نظر تیز بین نظارت‌کننده‌ای مانند «دلاواله» مخفی نماند. او چنین گزارش داده که کوههای اطراف اصفهان، مانند کشور ما، بیکدیگر متصل نبودند بلکه مانند مهره‌های تخته نرد در اطراف متفرق میباشند. در زمان سابق در این ایرانی، که فعلاً شکار در آن نایاب است، بایستی قاعده شکار بسیار فراوان بوده باشد زیرا «منارکله» در اصفهان که از هزاران جمجمه حیوانات وحشی ساخته شده بود دلیل بارزی بر این معنی میباشد. مخصوصاً آنکه بنا بر روایات این مقدار کله در نتیجه شکار یک روز بدست آمده بوده است.

اوائل سال ۱۶۱۸ یعنی یک سال پس از خروج از بغداد «دلاواله» بقصد شمال و دریای خزر اصفهان را ترک کرد تا بخدمت شاه، که در آن موقع در مازندران بسر میبرد، رسیده داوطلب بودن خود را در جنگ علیه ترکها عرضه بدارد.

قسمت مربوط به شرح راه بین کاشان و جاده زواری مشهد مخصوصاً جذاب میباشد. درین جا اواز طریق «مشیله Maschileh» عبور کرده که پس از اوتا نیمه قرن ۱۹ هم هیچ مغرب‌زمینی از آن راه نرفته است. خط سیر این جاده در قسمت غربی صحرای نمک شمال ایران واقع بوده و برای اولین بار مغرب‌زمین موفق شد از خصوصیات صحرا و کویر اطلاعات دقیقتری بدست آورد.

«دلاواله» در نزدیکی کاشان دهکده کوچکی را بنام «بیدگل» ذکر میکند که هنوز هم وجود دارد. کاروانسرای «دشین Deschien» که در روزهای بعد به آن رسیدند، باید همان «چاه داشگان Cah Daschgan» واقع در کناره جنوبی «مشیله» باشد که درین ایام تقریباً مورد استفاده نیست و «گابریل» در سفر دوم خود از کنار آن عبور کرده. آنطرف «دشین» با طلاق بزرگ نمک شروع میشد.

«دلاواله» تعجب کرده بود از اینکه در هیچیک از کتابهایی که شرح ممالک را میدهند از چنین موضوع قابل توجهی که عبارت از سرزمین فعلی اطراف آن باشد ذکری بمیان نیامده

۱- آن ایتالیائی زیباییهای چهارباغ را تعریف کرده و چنین نتیجه گرفته بود: دیگر نمیخواهم با شرح آن وقت را تلف کنم بلکه بایک کلمه باید بطور قطع بگویم که چهارباغ در حقیقت شاهانه است و بسیار چیزهای با شکوه دارد و اجازه میخواهم راجع به آن بگویم که نسبت به کوچه‌های «دل پوپولو Del Popolo» در رم و «پوگیورآله Poggio Reale» در ناپل و شهر «زنوا Genoa» و کوچه‌های موسوم به «مونرآله Monreale» در «پالرم» چهارباغ اصفهان بدون شك بر همه برتری دارد.

واو شرح کویر را ذیلا چنانکه باید بیان نموده است :

«زمین کاملاً مسطح و بی حاصل و سفید رنگی است و جز نمک محض چیزی در آن دیده نمیشود. حرارت تحمل ناپذیری تا بستن درین جا حکمفرما میباشد. ولی در زمستان همه جار آب میگردد و تا زیر شکم اسب بالامیآید. زمین طوری نرم و گود میشود که عبور از آن بزحمت صورت میگردد و در فصل باران مسافت درین منطقه با خطر مرگ توأم میباشد. اگر انسان فقط مختصری از راه که با تللهای سنگ مشخص شده منحرف شود بدون معطلی در سوراخهای عمیقی میافتد که فقط با زحمت بسیار میتوان مجدداً از آن خارج گردید. نه تنها آدم بلکه اسب و شتر هم درین سوراخها فرورفته تلف میشوند.

سالی که «دلواله» مسافت میکرد ظاهراً برخلاف معمول سال خشکی بوده زیرا در آخر ژانویه زمین «مشیله» سفت بود و مسافران آن صحرا که در مواقع عادی بسیار موزی بود به آسانی میتوانست عبور نمایند. تقریباً در وسط صحرای سفید نمک او به یک نقطه خاک سیاه خشک برخورد که به امر پادشاه به آنجا حمل شده بود و این خاک را در زمانی که شاه پیاده به زیارت خراسان میرفت برای پر کردن آن چاله به آنجا آورده بودند. و چون شاه نمیتوانست یک روزه از صحرا عبور کند لذا شب را درین نقطه بسر آورده بود و حال مسافران از آن برای توقف خود استفاده میکردند.

مهم ترین شرحی که «دلواله» از «مشیله» داده توصیفی است که از دنباله راه در ارتفاعات «سیاهکوه» و امتداد جاده سنگ فرش بعمل آورده است. این همان راهی است که «گابریل» و خواننش در سال ۱۹۳۳ اولین کسی بودند که بعد از زمان «دلواله» و «هربرت» و «بوژه» در پیش گرفتند.

پس از آنکه «دلواله» با موفقیت از «جاده سفید» عبور کرد به جلگه آزاد رسید. روز بعد، از ارتفاعات سیاهکوه گذشت. او درین جا شرح کاروانسرائی را داده که در نزدیکی یک چشمه آب شور ساخته شد، و بهمین جهت سازه آن سخت مورد تنبیه قرار گرفته بود و اکنون به امر شاه عباس، که بدون تظاهر در بهبودی راههای تجارتی کشور سعی وافیه مبذول میداشت بنای جدیدی در نزدیکی همان ساختمان قدیم پهلوی یک چشمه آب شیرین برپاشده بود.<sup>۱</sup> راجع به جاده سنگفرش که آنطرف سیاهکوه واقع بود «دلواله» چنین نوشته : ما از سرزمین صاف و همواری سفر میکردیم که در گذشته صحرای حزن انگیزی بوده زیرا کاملاً گود و مملو از گل ولای بوده بطوریکه اسبها در تمام طول راه تا تنگ زین در لجن غوطه ور بودند. ولی حالا سواره عبور کردن از آن بسیار مطبوع است زیرا پادشاه تمام طول این راه پراز منجلاب را که بیش از پنج میل مسافت دارد دستور داده سنگفرش کرده اند. و این

۱- این جاده را که شاه عباس سنگفرش کرده اکنون مردم «راه سنگفرش» مینامند. ده سال بعد از «دلواله» «هربرت» و در اواسط قرن ۱۹ «بوژه» از آن عبور کرده اند.  
 ۲- امروز چوپانهای محل این چشمه شور را «عین الرشید» و چشمه شیرین را «چشمه شاه» مینامند. نزدیک هردوی آنها خرابه های بنای عظیمی دیده میشود ولی بیش از همه تخته سنگهای مربع بزرگ که در دیوارها بکار رفته جلب نظر میکنند.

عمل بسیار قابل توجه است زیرا جاده ای مستقیم و عریض و زیبا به نظر میآید. جاده هنوز تکمیل نشده و دائماً در آن مشغول عملیات میباشد. چون در نقاط مختلف جویبارهای زیادی جاری میباشد لذا پلهای کوچک بر آن احداث کرده اند....

مسافت «دلواله» آنطرف جاده سنگفرش برخلاف جریان «حبله رود Hablerud» از میان کوهستان و طریق «فیروزکوه» انجام شد. اوائل فوریه برف ضخیمی همه جا را پوشانیده بود. ولی پس از آنکه مسافران به سوی ژرفنای مازندران پیش رفتند از جنگل های سرسبز و مفرح آنجا دچار حیرت گردیدند. از موقعی که «دلواله» از ایتالیا خارج شده این اندازه جنگل و این همه آب شیرین بچشم ندیده بود.

تشریحی که او از دومین قرارگاه شاه واقع در «فرح آباد» که تقریباً دومیل از دریای خزر فاصله دارد و در ساحل «تجن» احداث شده، بعمل آورده بسیار ارزنده میباشد. شاه این محل را نیز مانند اصفهان با همان علاقه و زحمت درست کرده است. بعقیده «دلواله» محیط فرح آباد به اندازه رم یا قسطنطنیه یا شاید بزرگتر هم بوده. ولی این ادعا صحیح نمیباشد. این شهرداری خیا با نهایی بسیار طویل و عریض بود. دور شهر حصار نداشت و رودخانه کوچکی از وسط آن میگذشت. پلی در آنجا ساخته شده بود ولی رفت و آمد بیشتر بوسیله قایق انجام میگرفت. فقط قسمت کمی از اهالی مسلمان بودند و اکثریت آن رانامسیحیانی تشکیل میدادند که از کلیساهای مختلف پیروی میکردند.<sup>۱</sup>

«دلواله» شاه عباس را در نزدیکی فرح آباد در نقطه ای موسوم به «اشرف» ( به شهر فعلی) ملاقات کرد. این شهر با قصور تفریحی و فواره ها و حوضهای عالی و منظره زیبایش به سمت دریا از شدت جذابیت یک «ورسای» ثانوی محسوب میشد. شاه مجالس ضیافت و عیاشی خود را در آنجا برپا میساخت و سفرای خارجی و فضلا و صنعتگران داخلی و خارجی را در آنجا پذیرائی میکرد.

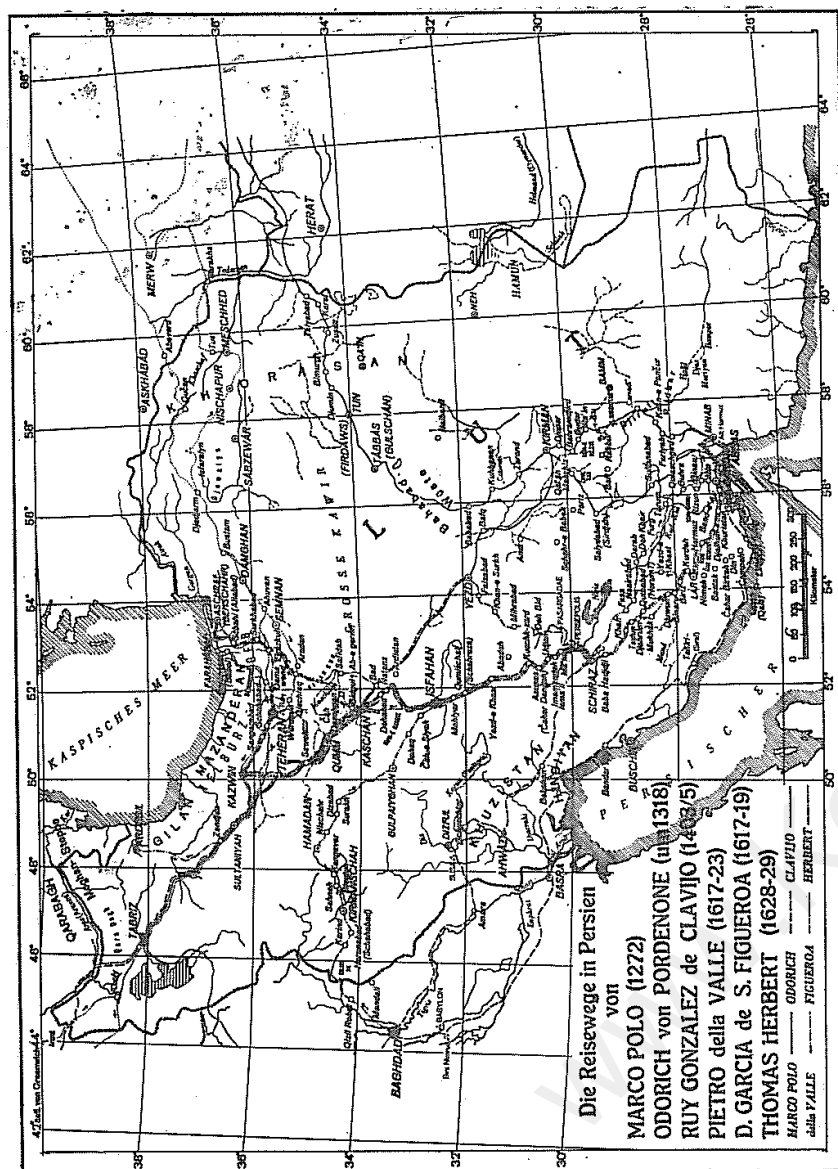
از دلواله دوستانه پذیرائی بعمل آمد و موفق شد به سودی نقش مؤثری در دربار ایران بازی کند و موقعی که شاه عباس از طریق فیروزکوه و تهران بسمت قزوین و اردبیل حرکت کرد او هم در التزام رکاب شاه بود.

«دلواله» تهران را وسیع ولی کم جمعیت مییابد و اظهار میدارد که قسمت اعظم آن را باغهای میوه تشکیل داده است. تقریباً تمام خیابانهای شهر مستوراز سایه چنار بود و بهمین جهت مسافران تهران را «شهر چنار» مینامیدند.

قزوین پس از رفتن دربارشاهی سخت تنزل کرده بود. «دلواله» درین جا به «دن گار» سیادوسلو و افیکو اروآه سفیر اسپانی که بعداً ذکرش بیشتر بمیان خواهد آمد، مصادف شد و درباره او گفته: مردی بود پیر با موهای خاکستری و فاقد دندان.

پس از آن از طریق شهر سلطانیه که یک زمانی دارای جلال مخصوص و اکنون رقت بار و خالی و قسمت عمده آن میدل به خرابه شده بود به اردبیل مرتفع و سرد رهسپار شد. درین شهر مسجد

۱ - شاه عباس ۳۰۰۰۰ خانوار مسیحی را از مرز ترکیه به ایالات کنار بحر خزر کوچ داد ولی قسمت اعظم این مهاجران در نتیجه تغییر آب و هوا بزودی تلف گردیدند.



نقشه خطوط سفر در ایران

خطسیر مارکو پولو (۱۲۷۲) - خطسیر اودوریش فن پوردونو (اطراف ۱۳۱۸) - خطسیر روی گنزالس دو کلاویجو (۱۴۰۳-۵) - خطسیر پیتر ودلاواله (۱۶۱۷-۲۳) - خطسیر د. گارسیدوس. فیکواروآ (۱۶۱۷-۱۹) - خطسیر تماس هربرت (۱۶۲۸-۲۹)

معروف شاه صفی واقع است که چند پسر شاهزاده واقوام عالیقدر سلسله سلطنتی در آن مدفون میباشند. پس از آن ما این پسرهای خستگی ناپذیر را بدون شاه در حال مراجعت به سوی اصفهان می بینیم. با آنکه شاه عباس اجاره بازگشت او را به وطن داده بود معذک او بواسطه ناخوشی خودو ناامنی راههای جنوب ایران در مراجعت تعلق میورزید و تازه در پائین ۱۶۲۱ بقصد شیراز به راه افتاد. اوهم همان خط سیری را که «فیکواروآ» دو سال قبل در موقع رفتن به ساحل پیش گرفته بود انتخاب کرد. آنچه را که آن ایतालایی در بازار گاد راجع به مقبره کوروش نوشته مقرون به حقیقت بوده است. در تخت جمشید در سر قبر «خشایارشای اول» هنوز ۲۵ ستون برپا بود. این ستونها در اصل ۷۲ تا بوده است. شهر استخر که در سال ۱۵۰۰ هنوز مسکون و بوضع آبرومندی بوده در زمان «دلاواله» خرابه های بیش نبود.

دنباله راه «دلاواله» بسمت ساحل قابل توجه میباشد. بواسطه اغتشاشاتی که در نتیجه جنگ بین ایران و پرتغالیها حکمفرما بود او خط سیر معمولی را که از طریق لار عبور میکرد تغییر داده راه شرقی تری را از سمت «فورق» و طارم انتخاب کرد. احتمال دارد اوقسمتی از رد پای «وارتما» را پیش گرفته باشد. در ایران این منطقه از مناطقی است که تا این روزها کمتر کسی از آن عبور میکند.

«پاسا Passa» که «دلاواله» از آن ذکری بمیان میآورد همان دهکده کوچک «فازا» واقع در ۵۰ کیلومتری شمال «جهرم» میباشد. از دهکده بعدی بنام «تیمارستان» که تشخیص آن ممکن نیست تا میناب در بیشتر آبادیها فقط نان جو یافت میشود. ازین بعد خرما مهمترین غذای اهالی را تشکیل میداند. با وجود اینکه اواخر سال بود (ماه نوامبر ذکر شده) معذک هوا بسیار داغ و از لحاظ گرما مینابست هنگام شب مسافرت کرد. انسان از طریق داراب و ده خیر به فورق که دارای ۲۰۰ خانه بود به طارم میرسید.

در پشت طارم راه از جاده های مشکل کوهستانی میکشدت. این منطقه بواسطه وجود راهزنان بسیار ناامن بود و مسافرت برای خانم «مانی Maani» مسلماً عمل فوق العاده ای محسوب میشد. این سرزمین وحشی و پر برگ و گیاه بود.

از بقیه منازل تا ساحل فقط «گوهر Guhra» و «ریزون Rizun» قابل ذکر میباشد. مسلماً آن ایतालایی در جهت جریان رودخانه ای حرکت کرده که در سمت شرق «کوه گیناو Ginau» از سرزمین مسیل و مستطی عبور میکند. این نقطه را «دلاواله» مستان Moghestan (سرزمین خرما) نامیده. «سیمبولیون Ciucutalian» احتمال دارد در نزدیکی دهکده «گیناو» واقع بوده باشد. درین جادسته مسافران انتظار آنرا میکشیدند که بهر مزمنتقل گردند ولی بخت با آنها مساعد نبود زیرا تمام کشتیها را پرتغالیها خراب کرده یا با خود برده بودند. لذا بدون آنکه سموق باشند آب و هوای این واحه در زمستان برای اروپائیها تاچه حد خطرناک است تصمیم گرفتند در میناب به انگلیسها ملحق شوند.

۱- مقصود «دلاواله» از بوته سمی گیاهی است پراز شیر و بر گیاه ضخیم کرکدار و گل بنفشه هم عبارت است از (Calatropis Procera) و منظور او از «خرزهره» گیاهی است دارای برگهای دراز و باریک که (Nerium Oleandes) نامیده میشود.

درمیناب حادثه بدی در کمین «دلاواله» نشسته بود. حالت زن او که سلامت خود را در نتیجه محرومیتها قبلاً از دست داده بود بواسطه يك زایمان قبل از وقوع روز به روز بدتر میشد. در این هنگام فقط کسی میتواند ناراحتی ناشی از احتضار یگانه مونس او را در بستر مرگ در نقطه ای متروک مانند میناب درک کند که قبلاً چنین بلائی بر سر خودش آمده باشد. آن قسمت از صفحات سفرنامه «دلاواله» که باغم و اندوه بی حد در یک نخلستان داغ واقع در کنار خلیج نوشته شده، بسیار جالب میباشد. قبل از طلوع آفتاب ۳۰ دسامبر خانم او «مانی Moani» از دنیا رفته بود.

«دلاواله» که به مالاریای سختی مبتلا شده بود تصمیم گرفت به مناطق سالمتری رهسپار شود لذا بسمت داخله کشور یعنی لار و شیراز مراجعت کرد.

«دلاواله» اولین اروپائی بود که تشریح بندرعباس را مفصلاً و جهت همت خود قرارداد. همانطوریکه ۵ سال بعد «هربرت» دیده بود او هم با کمال تعجب مشاهده کرد که در آن محل بسیاری از یهودیها وجود داشتند که بلا مانع باعمال مذهبی خود مشغول بودند. قبل از آنکه در سال ۱۶۲۳ بقصد هند سواری کشتی انگلیسی شود از هرمز و قشم ولارک دیدن کرد. آنچه را که آن ایتالیائی راجع به شهر هرمز تعریف کرده بسیار مهم است زیرا او اولین مغرب زمینی است که این شهر را بلافاصله پس از سقوط دیده بود.

«دلاواله» را پس از مسافرتهای چندین ساله در کشور شیر و خورشید در هرمز ترک میکنیم. او اطلاعات و تأثیرات خود را بصورت نامه‌هایی که بعنوان دوستان وطن خود نوشته، بجا گذارده است. این نامه‌ها بطور آشکار از طرف مردی نوشته شده که بطرز استفاده از معلومات نادر و پرمغز خود احاطه داشته است.

«دلاواله» هم مانند «فیکواروآ» تقریباً در زمان واحد شرح مبسوطی از خرابه‌های تخت جمشید برای تکمیل معلومات غرب تدوین و تقدیم کرده است. این خرابه‌ها را قبلاً «اودوریش» و «باربارو» و «داکت» هم دیده ولی با تخت جمشید قدیم تطبیق نکرده بودند. علاوه بر این «دلاواله» با اولین تقلید و نقش برداری از کتیبه‌های خط میخی، که در قرون متمادی بایستی يك معمای حل نشدنی باقی بماند، به معلومات اروپائی کمک بسزائی کرده است. او همچنین خطوط شرقی و کلیشه کتیبه‌های شرقی را به اروپا آورد.

«دلاواله» مطالب بسیاری بجا گذاشت که از حیث وضوح و نقطه نظر علمی ممتاز میباشد. هیچ چیز در نظر او خالی از اهمیت نبود. مخصوصاً در موضوع عادات و رسوم بشری که برایش مجهول بود بسیار تعمق میکرد. تعجب آور این است که از زمان او تا حال چه چیزهای بیشمار در کشور بحال اولیه باقی مانده است. من باب مثل در کلیات «دلاواله» از شرح يك ضیافت در ایران گرفته تا ترتیب حنا پندان و تفصیل يك عقد انقطاعی، طرز تغذیه شتر و امثال بسیاری از آن قبیل خوانده میشود. از نقطه دقت نظر فقط چند نفر از مسافران سابق ایران نسبت به او برتری داشته‌اند. او علاوه بر معلومات دیگر، امتیاز دانستن زبانهای شرقی را هم داشت. «ژیبون Gibbon» او را پر مدعا و دراز نفس خوانده ولی مسلم آن است که عده کمتری از مسافران بایران این کشور را مانند او شناخته و تشریح کرده بودند.

## فصل دهم

### «دن گارسیدوسیلوا فیکواروآ Don Garcia de Silva Figueroa»

هنگامی که «دلاواله» آن ماجراجوی بزرگ در اطراف ایران مسافرت میکرد یک نفر نجیب زاده اسپانیائی هم، که دارای تربیت عالی بود، بنام «دن گارسیدوسیلوا فیکواروآ» در ایران بسر میبرد. او در سال ۱۶۱۴ از طرف دولت خود مأمور شده بود، ضمن مطالب دیگر پادشاه عباس در موضوع عقد قرار داد تجارت ابریشم مذاکره بعمل آورده درین باب حقوق استثنائی برای اسپانیا بدست آورد. مدتی بود که شاه عباس کبیر در فکر بود بایکی از دول اروپائی راجع به واگذاری انحصار تجارت پرارزش کشور خود توافق حاصل کند. در نامه‌ای به عنوان «فیلیپ سوم» اسپانیا، چنین اظهار میل کرده بود که، برخلاف همیشه که تا حال فقط کشیها را میفرستادند، این دفعه از یک نفر نجیب زاده اسپانیائی بعنوان سفیر پذیرائی نماید.<sup>۱</sup>

«فیکواروآ» همان زمانی که این مأموریت را پیدا کرد، مرد مسنی بود و مقدر چنین بود که این مسافرت او را ده سال از وطنش دورنگاه دارد. تعجب آورتر قوه فعاله او بود که توانست در اثر آن تمام زحمات مسافرت را تحمل نماید. بدون شك آن اسپانیائی خیلی استعداد داشت، و در قضاوت صحیح و خودداری و نظرسائب بسیار ورزیده بود.

تألیف جامع راجع به سرگذشت «فیکواروآ» تقریباً از نظرها دورمانند در صورتی که در مقابل سایر تشریحاتی که دیگران از راههای ایران نموده‌اند، دارای خصوصیات و مزایای زیادتری بود.

او از «گوآ Goa» واقع در هندوستان با کشتی کوچکی بادبان کشیده و پس از پنج هفته مسافرت به هرمز رسید و در اکتبر ۱۶۱۷ به قاره ایران پا گذاشت و از راههای مشهور از جنوب به شمال رهسپار شد. در بندر بندل «Bande» (بندرعباس) تمام تدارکات برای

۱ - مقصود شاه عباس سفارت «گوآ Gouvea» بود که در اوایل قرن ۱۷ از «گوآ» مأموریت یافته بود (مراجعه شود به فصل ۱۳).

مسافرتی طولانی به اصفهان فراهم گردید. این راهی که از لار به شیراز می‌رود و امروز متروک میباشد، سابقاً مورد استفاده بسیاری از مغرب‌زمینی‌ها واقع شده بود ولی هیچ‌یک از مسافران اروپائی تاکنون به این تفصیل و دقت مانند «فیکواروآ» شرح آن را نداده بودند. و بهمین دلیل در آتیه نزدیک راجع به گزارش مسافرت او بحث خواهد شد.<sup>۱</sup>

«فیکواروآ» پس از حرکت از بندرعباس دومنزل اولی را که ذکر کرده عبارتند از «بند علی Bandali» و «گیشی Guichi»<sup>۲</sup> شرح و تفصیل آن قطعه از سرزمین کنارخلیج را که دیگر امروز آن سمت کمتر مسافرت میشود، بسیار عالی بیان کرده. جاده از میان تپه‌های عریان، که از خاک رس روشنی تشکیل شده، میگذشت و هیچ درخت و سبزی بچشم نمیخورد، فقط گاهگاه بوته‌های پست خاردار با برگهای کوچک یافت میشد که در موقع ضرورت بمصرف علوفه شترها میرسید. چشمه آب اصلاً وجود نداشت بلکه انبارهایی بنظر میآمد که با آب باران پر میشد. این آب انبارها از کیسه قوت اشخاص ثروتمندی ساخته شده بود که بیشتر از روی ایمان و اعتقاد مذهبی برای خیرات و مبرات مبلتی را در وصیت نامه خود به این امور اختصاص میدادند.

پس از «گیشی» باز هم زمین غیرمسکون و خشک بود. روز بعد به شهر کوچک «کبرستان

۱ - برای يك کشور قدیمی مانند ایران راه بندرعباس به لار و شیراز را فقط بطورنسی میتوان راه قدیمی نامید. تنها از زمانی که صفویه اقتدار خود را در جنوب هم برقرار کردند میتوان این راه را بعنوان راه اصلی تلقی کرد. بنا بر این در زمان شاه عباس اول در سال (۱۶۰۱-۲) پس از فتح لار این راه واجد اهمیت گردید. قبل از ورود پرتغالیها منتها الیه جاده ساحلی يك دهکده ماهیگیری بود بنام «سورو» که تقریباً در ۴ کیلومتری غرب بندرعباس واقع و امروز از بین رفته و «مقدسی» در اواخر قرن دهم آن را شهر کوچکی ذکر کرده است. بطوریکه «دلواله» قبول کرده، در اصل راه کاروانرو در قاره از لار عبور نمیکرده بلکه از طریق طارم و فورق و داراب و قازا و سروستان به سمت شیراز میرفته است. این در صورتی بود که ما از يك جاده قدیمی‌تری که از طاعری (سراف) شروع میشد صرف نظر نمائیم و مانند قدیم شاهراهی را که دور میزد ولی از نقاط پر جمعیت‌تری که دسترس به آب هم بود، میگذشت انتخاب نمائیم. این راه تقریباً تا طارم با جاده اتومبیل‌رو امروز، که از بندرعباس بداخله کشور می‌رود، منطبق بود.

جاده‌ای را که «فیکواروآ» از طریق لار پیش گرفته بود پس از او هم در قرن ۱۷ عده بسیاری از مسافران غربی توصیف کرده اند. پس از آن راجع به این راه دیگر ذکر نمی‌شود. مخصوصاً در موقعی که در اواسط قرن ۱۸ بندرعباس اهمیت خود را بفتح بوشهر از دست داده و در بوته فراموشی افتاد. تازه در اواخر قرن ۱۹ مجدداً ذکر این راه بمیان می‌آید و آن موقعی بود که «نایلتون» برای تهیه مقدمات حمله به هندوستان جاده‌های مختلف ایران را مورد مطالعه قرار میداد. «آ. دوپره A. Dupré» مأموریت داشت خطسیر تا ساحل و بندرعباس را از طریق شیراز با زرسی نماید. اولین گزارش علمی این راه را «آ. ت. ویلسن» در سال ۱۹۰۷ تسلیم نموده است.

۲ - «بندعلی» را کاروانیان امروز هم میشناسند، این نقطه اسمش بندعلی‌ودر ۲۵ کیلومتری غرب بندرعباس واقع است. «گیشی» عبارت است از قریه «گاجین Gacin».

Cabrestan<sup>۱</sup> رسیدند. «فیکواروآ» را در آنجا دوستانه پذیرائی کردند و هدایای بسیاری، که حاکی از همان نوازی بود، دریافت داشت.

روز بعد در موقع حرکت منظره سخت شاعرانه شد. توده‌های متراکم بناهای خرابه از بالای تپه‌ها به قعر دره پرتاب و راه را مسدود کرده بود. سفیر اسپانی این بناها را، که برای اوتازگی داشت، بدقت تماشامیکرد و چنین نوشته: دیدن این توده‌های بی‌قواره موجب تعجب بسیار بود زیرا چنین بنظر می‌آید از موادی ترکیب شده‌اند که مانند خرابه‌های رم قدیم از ساروج و سیمان ترکیب شده بودند. قطعات آن آمیخته به شن‌های درشت و ریزی بودند که مانند آن را در ساحل رودخانه‌ها میتوان یافت یعنی هنگام زمستان موسیقی که در ساحل رودخانه پرت میشوند. این شن‌ها با گل رسی که کوه‌های آنجا نیز از آن تشکیل شده طوری بهم آمیخته‌اند که توده‌های بی‌قواره آن مانند ساروج و سیمان بناهای رم قدیم بنظر می‌آیند.

منزلگاهی را که «فیکواروآ» «ججون Gehun» نامیده و کاروانسرای آن بزرگ‌تر از کاروانسراهای سایر منازل بوده همان «جیحون Djaihun» فعلی است. نزدیک توقفگاه بعدی بنام «تنگ تالان Tangotalan» در دو طرف جاده کوهها بقدری بهم نزدیک میشدند که فقط معبر تنگی برای عبور شترها باقی میماند. درین جا «فیکواروآ» برای اولین بار آب جاری شور دید. بنا بر این تصور می‌رود بفاصله دو روز راه بعد از بندرعباس بایستی قاعده «رودخانه غول Rudkhaneh Kul» از نظر او مخفی مانده باشد.<sup>۲</sup>

دنباله راه مجدداً از تنگی بی‌آب و غلظی میگذشت ولی فوراً منظره عوض شد: جنگلهای کوچک مستور از نخل، که از «بندل» به اینطرف دیگر دیده نشده بود، ظاهر گردید. دیوارهای سنگی اطراف انارستانها را احاطه کرده بود. گاو و بز در حال چرا دیده میشد و بزودی دهکده کوچکی مرکب از قریب به ۷۰ کلبه گلی نمایان شد که با وجود فرسودگی درین واحه منظره مطلوبی بوجود آورده بود. نام این آبادی «هروم Harum» بود، علاوه بر آب انبارهای بزرگ در اینجا چندین استخر آب شیرین وجود داشت که با آن اراضی مزروعی را آبیاری میکردند. اهالی اینجا نیز بهمان فقری سایر ده نشینان این کشور بودند.<sup>۳</sup>

بزودی باز از «هروم» حرکت کردند زیرا گسردنه مشکلی در پیش بود و بواسطه پرتگاهها خطر مرگ انسان را تهدید میکرد. قطعه‌های بزرگ ساروج متعلق به ازمینه قدیم از سرازیریها به بائین غلطیده بود. برای «فیکواروآ» اسباب سرافرازی است که درین راه

۱ - این همان «خورستان Khuristan» معروف و آشنایه رهنانان است که ذکر آن را «نیوبری New Berry» قبلاً کرده و تاچندی قبل هم ترجیح داده میشد حتی المقدور در سراه اهالی مسلح آن واقع نشوند.

۲ - «تانکو تالان» «فیکواروآ» همان «تنگه دالان» است که دره ایست به طول تقریباً ۳ کیلومتر و کف زمین آن را تقریباً یک جا جو بار «هاجامال Hadjamal» اشغال کرده است.

۳ - «هروم» «فیکواروآ» همان هرمن است که در زمان ما در قاره واقع میباشد. در سال ۱۸۹۰-۹۱ ه.ب. وگان H. B. Vaigan. خرابه‌های شهری را درین جا یافت که از سنگ ساخته شده و میتوانست چندین هزار جمعیت را در خود جا بدهد.

صورت منجر (Fossile) منقوش در سنگها را کشف کرده و شرح داده باشد. این کشفیات برای او بقدری تعجب آور بود که نمونه آن را به وطن خود همراه برد و مشاهده کرد صدفهای آن از همان نوعی است که در سواحل اسپانی هم پیدا میشود. «فیکواروآ» موفق به کشف این معما نشد اما در یادداشتهای روزانه خود این کلمات عاقلانه را ثبت نمود: بایستی به اظهار همین قناعت کرد که عظمت و جلال بی پایان طبیعت در دامان خود ورطه ای از اسرار را پنهان کرده که تا کنون کشف نشده است.

کاروانسرای آن طرف گردنه خراب شده بود لذا مجبور شدند در هوای آزاد بسر برند. ۲۷ اکتبر بود و شبها بیشتر ربه خنکی میرفت و از چوب بوته های صحرائی آتش میافروختند. هشت روز پس از خارج شدن از بندر عباس به «چارکاف Charekaf» یک روز بعد از آن به لار رسیدند که «فیکواروآ» آن را پایتخت «کارمانی» ثبت کرده است. در آن زمان «لار» نسبتاً مهم و بقعیده اوسیا قدیمی بود. تمام کاروانهایی که در ایران از کرمان و سایر بلاد به هر مز رو میآوردند در لار بیکدیگر تلافی مینمودند. بغیر از تجار ایرانی و عرب عده ای هم تاجر بت پرست و یهودی بین آنها دیده میشد و در آنجا تعداد کاروانسراها بسیار زیاد بود.

«فیکواروآ» بازار لار را که «الله وردی خان» سلطان شیراز بنا کرده یکی از باشکوهترین ساختمانهای تمام آسیا میدانست و گفته: حتی مجللترین بناهای اروپا هم بزحمت میتوانستند با آن برابری کنند. از چهار سمت آن بوسیله یک دروازه عظیم وارد دالانی وسیع میشدند که روی آن طاق ضربی زده شده و کف آن با آجرهای مربع کوچک مفروش و دیوارهای صیقلی و مزین بود. در محل تقاطع دالانها یعنی در وسط ساختمان گنبد مرتفعی بنا کرده بودند که از لای شکاف آن نور بداخل میتابید.

پس ازدوازه روز توقف در لار، سفیر با اتباع خود که غالباً دچار تب شده بودند از شهر بیرون آمده بسوی شیراز رهسپار گردیدند. وضع زمین بعد از لار بسیار مشکل بود. چندین شتر به گودالها پرت شدند و تنها با زحمت بسیار در آن مسافت شبانه به دهکده کوچک «دیا کوری Diacuri» (شاید «ده کوه» باشد) رسیدند.

پس از آن از «بیر Bir» که در نشه ما «بیریز Biriz» ضبط شده به «بینارو Binaru» رسیدند. بین «بینارو» و «گوئن Guin» زمین خیلی آباد بود. برنج و پنبه فراوان کاشته شده و جو بیارهای مستعدی زراعت را مشروب میساخت. همچنین مزارع گندم و جو فراوان و در فاصله آنها نخلستانهای بزرگ دیده میشد. شهر کوچک «گوئن» (جوون Djuoun) با

۱ - برخلاف نظریه «فیکواروآ» چنین مینماید که لار از حیث قدمت چندان مهم نبوده. قدیمیترین جغرافیون اسلامی اصلاً ذکر ازین نقطه نکرده اند. تازه در ابتدای قرن ۱۴ «مستوفی» ذکر ناحیه ای بنام لار رامیکند و میگوید: بدریا هم مرز بوده. «ابن بطوطه» لار را در ۱۳۳۰ دیده و نوشته: آن منطقه وسیعی است که دارای بازارها و باغهای زیبا میباشد. در این ایام این منطقه به یک شهر کوچک ولایتی و بی روح تبدیل شده است.

۲ - بازار مستوفی زیبایی که «فیکواروآ» را اینطور بوجد آورده و در ۱۸۸۱ء استاک E. Stack آن را متروک و ویران دیده بود، امروز از نو تعمیر شده و مورد استفاده میباشد.

گنبد کاشیکاری مسجدش در وسط این مزارع حاصلخیز واقع بود. درخت نارون و بید که تا حال در ایران دیده نشده کنار جویهای کوچک آب را مزین کرده بود. هوا خنک تر شده و آن حرارت چند روز قبل دیگر وجود نداشت. چنین بنظر میآید که همه چیز حتی وضع لباس و رفتار مردم عوض شده بود.

بقیه خط سیر «فیکواروآ» مشخص نیست. چنین بنظر میرسد که بعلمت وجود کوههای مرتفع جاده مستقیم و قابل عبور برای کاروان وجود نداشته و ناگزیر بودند راهی انحرافی را که سه روز طول میکشیده و از میان سرزمینهای غیر مسکون و بی آب و علف میگذشته انتخاب نمایند. در این منطقه صحرائی فقط دو چاه آب وجود داشت و مجبور بودند آب آشامیدنی و سایر لوازم زندگی را همراه ببرند.

بسیاری از منازل بعدی خط سیر «فیکواروآ» تا شیراز شناخته نمیشوند. سرزمینی که در آن مسافرت بعلم میآید دیگر بهیچوجه مانند اطراف لار خالی و غیر مسکون نبود. در تمام طول راه از دور درختکاری انبوهی پیدا بود که حکایت از جریان آب و فراوانی میکرد. «فیکواروآ» آن رود را «سوئان Suian» یا «سیوان Sivan» نامیده و مقصودش رود «مند Mund» (قره آقاچ Qaradghaé) بوده که در جنوب بوشهر به دریا میریزد.

شهر کوچک «کافرا Caphra» کمی دورتر از یک جنگل نخل واقع و دارای یک مسجد بسیار قدیمی و باشکوهی بود. با آنکه خرابی به آن راه یافته مذهب در بعضی نقاط آن آثار طلاکاری سابق هنوز دیده میشد. این بنا بر روی قبر یکی از مقدسان بزرگ برپا گردیده و شهرت داشت بیش از ۶۰۰ سال قبل از «فیکواروآ» در آنجا مدفون شده باشد. در کنار حوض مسجد، آن سفیر اولین درخت سرورا در ایران مشاهده کرد. خانه های «کافرا» در میان باغهای زیبا ساخته شده بود. جویبارهایی که از رود «سوئان» منشعب شده بیشه ها و مزارع اطراف را مشروب میساخت. میوه های بسیار خوب از قبیل انگور و انار و پرتقال و به فراوان یافت میشد. سفیر عقیده داشت که محل «کافرا» را در وطن او یعنی «استرهادورا

۱ - از جاده کوهستانی چهارم که «فیکواروآ» را مجبور به انحراف کردند بعدها «تاورنیه» و «شاردن» و دیگران هم خبر داده اند. «تاورنیه» این تنگه را که عبور از آن اضطراری بود خطرناکترین نقطه مسافرت های خود نامیده و همچنین «شاردن» از پرتگاههای کنار جاده چهار هراس فوق العاده شده بود.

«فیکواروآ» در موقع مراجعت به وطن راه «چارون» را که همان چهارم باشد و بواسطه خرما می مرغوبش در تمام ایران مشهور است در پیش گرفت. درین جا سفیر از وفور انواع خرما و جنگلهای انبوه نخل دچار تمجب شد و بنا با اظهار او درختهای نخلی وجود داشت که در بلندی از مرتفعترین برجهای کلیساهای اروپا تجاوز میکرد. این محل از خانه های منفردی تشکیل شده بود که در میان درختان پراکنده بودند. اهالی بسیار فقیر آنجا غالباً عربی حرف میزدند. درجه هم بیش از تمام نقاط دیگر عرض راه، آدم نابینا دیده میشد. همچنین «فریر Fryer» هم شصت سال بعد از تعداد زیاد نابینایان درجه هم خبر داده است. بنا با اظهار «ویلسن» چهارم شهر کوچک آبادی است که تقریباً ۹۰۰۰ جمعیت دارد.



Estramadura «اشخاصی بوجود آورده که از «کافرای» ایران با نجا مهاجرت کرده بودند». بعد از کافرا باز سرزمین خالی از سکنه و دشوار گردید. با گروه‌های ترکمنی مصادف شدند که تمام خانواده و اثاثیه خود را بار گاوهای نر و ماده کرده بودند. زنان لباس تاتاری دربرداشتند. بچه‌ها کاملاً عربان بودند و رنگ پوست بدنشان روشن و غالباً موهای سرخ داشتند. این اشخاص در سیاه چادر زندگی میکردند و در تمام طول سال هر جا که بهترین چراگاهها یافت میشد به دنبال آن حرکت میکردند.

رودی را که سفر اسپانیا يك منزل قبل از شیراز از آن عبور کرده و «پازا» نام داده رودخانه «بازار گاد» فرض کرده دهکده «اوشیار» Oehiar «که امروز «اوجور» Udjwar نامیده میشود، آخرین توقفگاه قبل از شیراز بود.

«فیکواروآ» در انتظار دستورهای بعدی شاه چهار ماه در شیراز توقف کرد. شاه که اتفاقاً در آن موقع در فرح آباد مازندران بسر میبرد، چندان تمایلی به پذیرائی سفر در آنجا بروز نمیداد. بنابراین «فیکواروآ» فرصت بسیار داشت که شهر شیراز و اطراف را بدقت بازدید نماید.<sup>۱</sup>

او قصری را که شاه اسمعیل بنا کرده و او در آن منزل داشت و مساجد و مقابر مشهور و باغها را شرح داده و این شهر را با «کوردوا Cordova» و وضعیت طبیعی آن را با «والانسیا Valencia» مقایسه کرده بود. با وجود معلوماتی که از تاریخ باستان داشت معذک نظریات تاریخی او، در مقابل مشهودات عینی که یادداشت کرده، چندان ارزش نداشت «فیکواروآ» اگر تأسیس شهر شیراز را از آنچه روایات مسلم دانسته اند خیلی جلوتر قلمداد کرده، مسلماً

۱ - «کافرائی» که «فیکواروآ» نام برده مطابق نقشه‌ها همان «کافر» میباشد. «فربر» که در سال ۱۶۷۷ به این مکان آمده آن را «کایفر Caifar» نامیده و مانند فرستاده اسپانیائی که از سمت ساحل آمده او هم برای اولین بار درین جا به درخت سرو بر خورده بود. «شاردن» نام این محل را «کافر Kafer» ذکر کرده و آن را از واژه کافر (بی ایمان) گرفته زیرا شهرت داردمعبدی متعلق به پیروان زردشت درین جا وجود داشته. «شاردن» در نزدیکی کافر به خرابه‌های زیادی بر خورده. قاعده درین جایکی از زیباترین شهرهای تمام استان وجود داشته. «آ.ت. ویلسن» در نزدیکی کافر در سال ۱۹۰۷ خرابه‌های يك قلعه قدیمی را کشف کرده که بنابر روایات محلی نسبت آن را به آتش پرستان میدهند. «آ. شتاین» در موقع مسافرت خود به فارس به سال ۱۹۳۳-۴ از دره کافر عبور کرده بود.

۲ - شیراز کم و بیش از طرف مسافران قدیمی تر، که از سواحل جنوب بسوی اصفهان میرفتند، تشریح و توصیف شده است. درین راه همیشه شیراز مهمترین منزل بوده. درین نقطه دو جاده مهم تجارتی بوشهر و بندرعباس بیکدیگر تلاقی میکنند. شیراز که در منطقه حاصلخیز بخصوصی در ارتفاع ۱۵۶۰ متری سطح دریا واقع و از کوههایی که در زمستان پوشیده از برف هستند احاطه شده است. این شهر از حیث باغهای باشکوه سرو و گلپای سرخ زیبا مانند «وایمار Weimar» ایران است و از حیث آب و هوا مانند «ریویرا Riviera» و «آروزا Arosa» و «هلوان Helvan» میباشد و بواسطه شراب خوب و ذوق اهالی در تمام دنیا شهرت بسزائی حاصل کرده است.

بخطا زرفته ولی راجع به تعیین مقبره کوروش، که مدعی است آن را در کنار شهر یافته، اشتباه کرده بود.<sup>۱</sup>

دنباله راه «فیکواروآ» از مقابل «چهل منار» (تخت جمشید) عبور کرد. آن اسپانیائی اهمیت این موضوع را درک کرده و مطابق علم نجوم تعیین محل نمود. تشریحی که از این شهر خرابه بعمل آورده خیلی اساسی و بایک نوع الهام توأم بود بطوریکه او را به بعضی اغراق گوئیها وادار نمود. «فیکواروآ» چنین نوشته که کنده کاریهای آن با وجود قدمت بسیار بطوری کامل و تمیز و درخشان باقی مانده که گوئی تازه با تمام رسیده است. بقعده او اهرام مصر توده زشتی از سنگ بیش نمیباشند و «مفیس Memphis» در مقابل شکوه و عظمت «چهل منار» سر تعظیم فرود میآورد.

«فیکواروآ» برای رفتن از تخت جمشید باصفهان از جاده بزرگ معمولی، که از «ده بید» میگذرد، عبور نکرد بلکه آن راه تابستانی را، که بندرت مورد استفاده قرار میگیرد انتخاب نمود. این همان است که در ایام قدیم مسافرت خود را از آن راه انجام میدادند و اسکندر هم همان را در پیش گرفته بود.<sup>۲</sup> غالب منازل «فیکواروآ» در راه تخت جمشید به اصفهان مشخص میباشد مانند: «ماهین» (ماین) و «امان زادا» (امانزاده اسمعیل) و «ژیون» (اوجان) و «آکوپاس» (آسوپاس، چهار دانگه) و «کوسکوز» (کوشک زرد) و «کومیکسان» (گومیشان، شهرضا) و یک منزل تمام به اصفهان مانده قریه «ماهیار» که امروز هم بطور نامیده میشود.

«فیکواروآ» هم تقریباً اصفهان را با «دلواله» در یک زمان دیده بود. بعضی از بناهای باشکوه مانند «مسجد نو» تازه در دست ساختمان بود. باستانهای مجملی، که تمام آن بدستور شاه عباس اول ساخته شده بود، بقعه اصفهان بنظر «فیکواروآ» بسیار مفلوک و اسفانگیز آمد.

۱ - در اطراف شهر فعلی بناهای یادگار چه از زمان هخامنشیها و چه از زمان ساسانیها یافت میشود. قدیمیترین خرابه‌ها همان است که برای اولین بار «نیبور Niebur» (۱۷۶۵) بدقت شرح آن ردا داده و آن عبارت است از سه سردسنگی با نقش برجسته هیکل انسانی که تقریباً در شش کیلومتری جنوب شرقی شهر واقع است. قدری دورتر نزدیک بدریاچه «ماهارلو Maharlu» حصارهای ساسانی یافت میشود که قبلاً توجه «شاردن» و «تونت Thevenot» و «کاهنر Kahnfer» و «ماندلسلو Mandelslo» و «بروئین Bruin» و غیره را بسوی خود جلب کرده بود. همچنین چاهی که در سنگ کنده شده و میگویند که آن معلوم نیست در نزدیکی مقبره سعدی واقع میباشد که توجه غالب مهمانان خارجی شیراز را بخود مشغول داشته است.

۲ - این راه چهل کیلومتر از راه «زمستانی» سمت شرق کوتاهتر است و در شهر کوچک شاعرانه «بزدخواست» به آن ملحق میشود. اهالی آن سابقاً بالای صخره‌های تند و شیب‌دار در بستر رودخانه منزل داشتند. این شهر برای مسافران مغرب زمینی خاطرات غمگینی را ایجاد میکند زیرا «جرج مالکلم George Malcolm» و «م.ر. ستوارت Mr. Stuart» و «م.ر. کیننیر Macdonalb Kinneir» در سال ۱۸۲۶ درین جا از دنیا رفتند. جاده مرتفع تابستانی از چندین گردنه میگذشت و بهمین جهت در زمستان عبور از آن مشکل میباشد.

بقیه سرگذشت «فیکواروآ» را در ایران در این جا نمیتوان منعکس کرد. برای دیدن شاه او مجبور شد تا قزوین هم مسافرت کند و بدون آنکه، ولو بطور نیمه کاره هم، موفق به مذاکره باشاه بشود مجبور شد به اصفهان مراجعت کند.

درین جا گفتگو بین او و شاه ادامه پیدا کرد ولی آنها مانند سابق بدون نتیجه ماند. مدتی هم معطل شد تا بالاخره در پائیز ۱۶۱۹ موفق به ترک ایران گردید و در موقع مراجعت به ساحل، بامختصر انحرافات، همان راهی را پیمود که از آن آمده بود. بدبختی های بسیاری گریبانگیر آن اسپانیائی شد و چندین سال گذشت تا از نو موفق بدیدار وطن خود گردید.

## فصل یازدهم

مسافرتهای زمینی به هندوستان. تلاش برای بدست آوردن منابع  
جدید تجارت از طرف انگلیسها «توماس هربرت Thomas Herbert»

چند سالی از کوشش انگلستان برای برقراری تجارت با ایران از طریق شمال نگذشته بود که ایجاد روابط امپراطوری بریتانیا با هندوستان از راه دریا آغاز گردید. در همین موقع از راه خشکی هم اروپائیا به کشور امپراطور مغول رو میآوردند. بدون شك شرح بسیاری از مسافرتهای هندوستان در اوائل قرن ۱۷ بدست نیامده. ذکر «کریات» و «و. پوزر» قبلاً بمیان آمده. همچنین تجاری هم متحمل این مسافرت و مهاجرت شده بودند.

بازرگان لندن «جان میلدنهال John Mildenhall» در سال ۱۶۰۰ از قسطنطنیه برای افتاده بود. در حلب واعظ انگلیسی «جان کارت رایت John Cartwright» به او ملحق گردید. هر دو آنها در موقع عبور از ایران باسلطانیه و قزوین و قم و کاشان تماس پیدا کردند. پس از آن «میلدنهال» از «کارت رایت» جدا شده از راه کرمان و افغانستان جنوبی تنها بسوی هند رهسپار شد درحالیکه «کارت رایت» راه خود را تغییر داده متوجه بینالنهرین گردید.

در یکی از نامه های «میلدن هال» تذکر داده شده که از کاشان تا یزد ده منزل و از اینجا به کرمان هم بهمان اندازه و از کرمان تا سیستان ۱۴ منزل راه است. احتمال دارد آن انگلیسی از طریق «بم» و «نصرت آباد» (سیپه Sipih) مسافرت کرده باشد.

«کارت رایت» از طریق اصفهان، که اشتهاً آن را شهر قدیم «صد دروازه Hekatompylos» فرض کرده، به شیراز و از راه شوش به بینالنهرین رو آورد و ازینکه از شیراز به «سوزیانا» چگونه آمد دقیقاً ذکر میماند نیامده است. تقریباً ۳۰۰ سال از زمانی میگذشت که «اودوریش فن پوردونونه» احتمالاً همین راه را در پیش گرفته بود. بنا به گفته «کارت رایت» سوزیانا از سمت شمال به ارمنستان و از سمت شرق به ایران

و غرباً به بین‌النهرین و جنوباً به خلیج محدود بوده. در اینجا زمین باتلاقی بوده و ساحل هم نداشته است. هوای این منطقه بسیار داغ و زمین دارای روغن معدنی بوده بطوریکه مانع نمو درختان میشده و آب را فاسد میکرده است. از شوش فقط چند کلمه بیشتر ذکر نکرده. چند سال بعد دو نفر بازرگان انگلیسی از هند و از راه خشکی به غرب رهسپار شدند. این دو نفر عبارت بودند از « جوزف سالبانک Joseph Salbaneke » و « رابرت کاورت Robert coverte » از توضیحاتی که این دو نفر در سفرنامه خود داده‌اند نمیتوان روشن ساخت که از مشرق و وسط ایران تا اصفهان را از چه راهی طی کرده‌اند. احتمال دارد راه بیرجند و نایبند را در پیش گرفته و از باریکترین نقطه کویر لوت عبور کرده باشند. شاید هم طریق « نصرت‌آباد Sipih » را انتخاب کرده یا از همان راه لوت عبور کرده باشند که در قرن ۱۷ اروپائیهایی یعنی « دو گوآ » (۱۶۰۲) و « فن پوزر » (۱۶۲۱) از طریق « طیس » یعنی گلشن فعلی در پیش گرفته بودند.

« سالبانک » و « کاورت » از طریق افغانستان به « گریس Grees » مسافرت کردند که شاید همان « گریشک Girisehk » باشد و از آنجا به « پارالار Parralar » یعنی « فرح Farah » کنونی رهسپار شدند. درین جا مجبور شدند ۴۲ روز توقف کنند تا موقع مناسبی پیدا شده با کاروانی حرکت کنند. متأسفانه از بقیه خط سیر آنها در ایران اطلاع صحیحی نداریم. « کاورت » نوشته غالباً عبور از کوهستانها بعمل می‌آید و از « بنداه » (شاید « بندان » واقع در شرق « نه Neh » باشد) و « سونداى Sunday » (۴) و « باستا Beasta » (۴) و « گوستا Gusta » (۴) و « داتای Duttee » (۴) و « پهاناونس Pahanauens » (۴) میگذشت. همچنین از صحرائی مسطحی که زمین آن از نمک پوشیده شده بود، عبور میشد. در راه « اسپاهاونه » (اصفهان) بعد از یزد شهر زیبایی وجود دارد که مقدار زیادی ابریشم خام و نوعی پارچه و قالیهایی ابریشمی و فیروزه در آن یافت میشود و نام آن « گورا Gora » است و « بیب Bibeb » خوانده میشود. ولی این معما حل نشده که مقصود از این شهر کدام میباشد.

تدریجاً در هند اولین عمال انگلیسی جایگزین شده بودند و ازین بیعد به آزمایش تجارت جدیدی با ایران پرداختند.

مراکز تجارتی اروپائی در هند تحت هدایت « توماس رور Thomas Roe » قرار داشت که « کریات Coryat » همان او بود و با کمال میل میخواست با کشور شاهنشاهی روابط برقرار سازد. در نتیجه اعمال نفوذ « شرلیها » شاه عباس بی‌میل نبود با هر يك از دول مسیحی مناسباتی ایجاد نماید. این تمایل قسمتی برای این بود که در نزاع مداوم خود با ترکها، معین و یاورى داشته باشد ولی بیشتر مقصود او این بود که خریدارانی برای ابریشم کشور خود دست و پا کند زیرا میخواست راه دیگری غیر از راه کشور دشمنان خود برای صدور این متاع فراهم سازد.

فکر پایاپای اجناس بین هند و ایران از تجاران انگلیسی مقیم « سورات Surat » که شهری است در شمال « بمبئی » سرچشمه گرفت. پس از آنکه تقاضای خرید پارچه‌های ظریف انگلیسی که بمعرض فروش در آورده شده بود رو به ضعف گذاشت و کار معاملات خوب پیشرفت نمیکرد

بفکر گزارشهای مساعدیکنفر انگلیسی بنام « ریچارد استیل Richard steel » راجع به امکان تجارت با ایران افتادند. « استیل » در سال ۱۶۱۴ در موقعی که به دنبال هموطن خود « جان میلدن‌هال John Mildenhall » که نامش قبلاً ذکر شده، میرفت از غرب تا شرق ایران را طی کرده بود. زیرا « میلدن‌هال » در سفر دوم خود به سوی شرق با اجناسی که به اوس برده بودند محرمانه از حلب فرار کرده بود. « استیل » در آن موقع خبر داده بود که محتمل است در کشور شاهنشاهی پارچه‌های انگلیسی خوب طالب داشته باشد.

لذا « استیل » و هموطنش « جان کرودر John Crowder » مأموریت یافتند راجع به احتیاجات ملت ایران تحقیقاتی نموده حتی المقدور امتیازاتی برای تجارت بدست آورند. این دو نفر در سال ۱۶۱۵ به اصفهان وارد شده با « رابرت شرلی » مصادف شدند و از او خواهش کردند از شاه عباس تقاضای صدور فرمانی بنمایند که بموجب آن بتوانند در بناد جنوب ایران به کشتی‌های انگلیسی کمک کنند.

این فرمان بدست آمد و يك سال بعد کشتی « جیمس James » تحت فرماندهی « ادوارد کانوک Edward Connoch » به سمت جاسک، که در آنجا يك پایگاه انگلیسی برقرار شده بود، بادیان کشید. پس از آن « کانوک » از طریق شیراز به اصفهان رهسپار شد و هموطن خود « ویلیام روینس William Rubins » را که در اصفهان تجارت جواهر داشت راضی کرد که با اتفاق به ملاقات شاه بروند و درین موقع شاه در سرحدات ترکیه بسر میبرد. ملاقات شاه به طرز مساعدی بر گذار شد و امتیازات دیگری برای تجارت انگلیس بدست آمد.

پس از این موفقیت « کانوک » به اصفهان مراجعت کرد و در آنجا يك تجارتخانه انگلیسی تشکیل گردید. و سپس بسمت ساحل حرکت کرد. ولی او و رفیقش هر دو ناخوش شدند و « کانوک » در روز عید میلاد مسیح ۱۶۱۷ در دهکده کوچکی نزدیک « جاسک » زندگی را بدرود گفت:

راجع به حرکت « کانوک » در جنوب ایران اطلاعات بیشتری در دست نیست. احتمال دارد او از طریق لار مسافرت کرده باشد زیرا « توماس رور » در کاغذی که بسال ۱۶۱۶ به حاکم شرکت هند شرقی نوشته او را ازین راه بر حذر داشته و خطراتی که متوجه یکنفر مسافر در ایران از ساحل تا لار میشود شرح داده است.

چون تمام آرزوهای تجاران انگلیسی مقیم هند بر آورده نشده بود لذا پس از مسافرت « کانوک » دلالت تازه‌ای به ایران اعزام شدند. « توماس بارکر Thomas Barker » و « ادوارد مونوکس Edward Monnox » به دربار شاه راه یافتند ولی نتیجه مذاکرات آنها کاملاً بر وفق آمالی که در سرپرورنده بودند در نیامد. رو بهمرفته تا کنون ثمره اقدامات با مقایسه با جان و مالی که مصرف شده بود ناچیز مینمود زیرا این مجاهدات بقیمت بسیاری تلفات جانی هم تمام شده بود. قبل از « کانوک » رفیق او « جورج پلای George pley » بواسطه بدی آب و هوا از یاد آمد و دو سال بعد همین سر نوشت گریبان گیر « بارکر Barker » گردید و چیزی نگذشت که « ویلیام بل William Bell »

هم که در مسافرتها همراه «کانوک» بود در اصفهان رخت از دنیا بریست<sup>۱</sup>. ولی بالاخره تا این حد موفقیت حاصل شد که ظاهراً محل صدور برای امتعه انگلیسی در ایران پیدا شد که به نمایندگیهای هند کمک کرد و بالاخره ابریشمی که بوسیله مبادله بچنگ میآمد در اروپا مرغوب تلقی میشد.

با اینکه یکنفر مأمور اعزامی شرکت هند شرقی بنام «جیلز هوبس Giles Hobbs» در سال ۱۶۱۹ با تحمل صدمات بیشمار به اصفهان رسیده و پس از یک مسافرت ۱۷ ماهه از همان راه تجارتی قدیمی متروک که «جنیکسون» از آن عبور کرده، به این شهر وارد شده و پیشنهاد کرده بود مجدداً از راه شمال و روسیه باب حمل مال التجاره را باز کند معذک اتخاذ چنین تصمیمی میسر نبود. لذا زمانیکه در سال ۱۶۲۲ انگلیسها با تفاق ایرانها هرگز را فتح کرده بودند امر تجارت با ایران برای آنها از سمت جنوب سهل تر شده بود زیرا تا قبل از آن پرتغالیها متجاوز از یک قرن کلیه مبادلات تجارتی بین هند و اروپا را از راه خلیج به خود اختصاص داده بودند. اکنون تشکیلات موجود در جاساک که انگلیسها از ترس برتری پرتغالیها مجبور بودند به آن قناعت کنند پس از برچیده شدن بساط آنها به بندر عباس منتقل شده بود و در نتیجه این بندر برای ورود کالا مهمترین بنادر شده بود. نظر باینکه تجارت ابریشم برای انگلیسها به تنهایی خیلی زیاد بود لذا مخالفتی نداشتند که «هلندیها» پس از اخراج پرتغالیها از هرمز از آنجا برآمد شوند و لذا «پیتر وان دن بروکه Pieter Van den Broeke» مدیر تجارت هلند در «سورات» در سال ۱۶۲۳ «هوبرت ویزنیش Hubert Visnich» تاجر را به گامرون (بندر عباس) فرستاد تا بطوریکه ذکر شد با کمک «و. پوزر» در آنجا تجارتخانه‌ای باز کند و در اصفهان با شاه رابطه برقرار سازد.

شاه به انگلیسها و هلندیها روی خوش نشان داد و راضی شد در اصفهان و شیراز مراکز تجارتی باز کنند و با نتیجه درین سالها بنیر از آنهایی که اسم بردیم قاعده بسیاری از تجارت دیگر مغرب زمین هم، از همان راهی که «دلاواله» و «فیگواروآ» به آن خوبی شرح داده بودند، بمسافرت پرداختند. تمام این مسافرتها چندان کمکی به پیشرفت معلومات ما راجع به شناسایی کشور نکردند.

افدام بدون موفقیت «دودموره کوتن Dadmare Cotton» را باید مستثنی دانست. او با تفاق «رابرت شرلی»، که در آن موقع در انگلیس بسر میبرد، مستقلاً از طرف شرکت هند شرقی به ایران مأمور شد که راجع به تجارت ابریشم با شاه عباس تماس بگیرد. «توماس هربرت» که تازه بیست سال داشت سرگذشت این هیئت را شرح داده (رجوع شود به نقشه خط سیر در ایران صفحه ۱۰۹ کتاب)

در اوایل سال ۱۶۲۸ هیئت نمایندگی انگلیس که خانم «سر رابرت» و همچنین «ه. گوش H. Gouch» روحانی هم جزو آن بودند به بندر عباس رسید. آنها خط سیر معمولی را از طریق لار و شیراز به اصفهان در پیش گرفتند و از آنجا به «اشرف» (بهشهر) واقع در کرانه دریای

۱- آراکماه او در سال ۱۸۶۵ در قبرستان آرامنه جلفا (اصفهان) توسط «ف. گلدشمید» پیدا شد.

خرز که شاه عباس هم آن موقع در آنجا اقامت داشت، رهسپار شدند. «رابرت شرلی»، که مسافرتهایش به اروپا برای شاه عباس مثمر تر نشده، دیگر طرف توجه نبود و این موضوع برای «سردوموره» هم بی تأثیر نبود. نیاوردن پیشکشی بطور شایسته برای شاه را باید کوچکترین خطای انگلیسها بحساب آورد. به «سردوموره» اجازه داده شد به - قزوین برود ولی با اجازه داده نشد به کوکبه سلطنتی، که در همان موقع عازم مسافرت بود ملحق گردد و مجبور بودند از راه معینی که قبلاً تعیین شده و از دماوند و تهران رد میشد به - قزوین رهسپار شوند.

سرگذشت غمناکی را که درین شهر منجر باضمحلال هیئت شد نمیتوان بتفصیل بیان کرد. همینقدر شرح داده شده که «سردوموره» و ستادش درین جا دچار رفتار خائنانه‌ای شدند که در نتیجه آن اعتبارنامه «شرلی»ها هم جعلی اعلام گردید.

این موضوع برای شخصی مانند «سر رابرت» که تا حدی حسن و سلامتی مزاجش بواسطه هیچان و اندوه ازین رفته، قابل تحمل نبود، او در ۲۳ ژوئیه از دنیا رفت و بجزله هرچه تمامتر در مدخل خانهاش در قزوین به استراحتگاه ابدی منتقل شد. ده روز بعد «دوموره کوتن» هم، که بمرض اسهال مبتلا شده بود، در آن دنیا به او ملحق گردید. همراهانش او را در قبرستان آرامنه بخاک سپردند. بیچاره خانم «شرلی» پس از فوت شوهر با کمال بی‌شرمی تحت فشار قرار گرفت و با زحمت بسیار توانست فقط زینت آلات خود را نجات بدهد. یکی از همراهان انگلیسی قبلاً در بین راه قزوین مرده بود و بقیه اعضا این سفارت تیره بخت در تحت سرپرستی «ه. گوش» قرار گرفت و دیگر هیچ کاری از آنها ساخته نبود مگر آنکه هرچه زودتر به سوی وطن مراجعت نمایند لذا از طریق ساه و قم و کاشان و اصفهان به سمت ساحل روانه شدند.

بعضی قسمتهای کتاب «هربرت» قابل ذکر میباشد:

بندر عباس، که در قدیم آن را «گامرون Gamron» (گمرون Gomron) مینامیدند يك باران از تجارتی مهمی شده و در ماههای زمستان تجارت پر هیجانی در آن صورت میگرفت. کسانی که امروز این شهر را می‌شناسند شرحی را که «هربرت» راجع به مهابد یهود در ساحل، و اسبهای اصیل با شکوهی که در این منطقه یافت میشد نوشته، یا عادات اهالی بومی که عرق و شراب را بمقادیر زیاد علناً مینوشیدند، مشکل میتوانند قبول نمایند و با وجود آنکه در مدت ۹ ماه بعلت خشکی اقامت در آنجا طاقت فرسا میشود معذک از آب و هوای آن تعریف بسیار کرده است.

غالب توقفگاههای «هربرت» در راه لار از قبیل «بند علی» و «گاشین Gacheen» (گاشین Gacin) و «کورستان Courestan» (Khuristan) و «تانیگی دولون Tanghy-Dolon» (تنگه دالان) و «ورموت Wormoot» (هرمز Hormuz) با «فیگواروآ» منطبق در میآید.

۱- نام این محل را اردو مسافر، همانطور که بعدها «فرایر Frayer» و «شاردن» و «تونت Thevenot» و «دوبروئین de Bruin» هم ذکر کرده اند از خرما مشتق دانسته اند ولی اشتقاق آن از «اورمزد (آهورامزدا) صحیح تر بنظر میآید.

هیئت اعزای انگلیس در آنطرف لارتا «جووون Djuwon» از راه معمولی حرکت کرد ولی پس از آن جهرم را در سمت شرق خود گذارده ظاهر از روی رد «فیگواروآ» به راه خود ادامه داده است. «هربرت» راجع به جهرم حقیقت قابل توجهی را حکایت کرده و آن عبارت ازین است که تقریباً تمام اهالی آنجا یهودی بوده اند. در این مورد او به خاخام «بنیامین فن تولدا Benjamin Von tuleda» که او را «بن جوناس Ben Jonas» مینامد، بعنوان مطلع و خبره استناد جسته است.

دنباله جاده‌ای را که از جهرم منحرف میشد و «فیگواروآ» آن را درست شرح نداده بود در گزارش «هربرت» میتوان بدست آورد. «کوت بو باو Bobbow Cut» (قطب آباد) و «محاق Mahach Muhark) را نام برده که هر دو محل معروفی هستند و در کنار اولین جاده فرعی فعلی واقع میباشند. «هربرت» صحرای پشت «جووون» را پرازننگ و شن بسیار ذکر میکند و میگوید هیچگونه مظهر حیات بغیر از شتر مرغ (۱) و لک لک و مرغ سقا Pelican در آن یافت نمیشود. در قسمت اخیر راه تأثیر از بغیر از «با با حاجی Bobbow hodgee» بقیه نقاط قابل تشخیص نمیشد. در خط سیر «هربرت» نام «کوتن Coughton» و «امون Emoon» و «اونگا Unghea» و «مویشا Moye chaw» و «پولی پت شاو Pully-Pot-Shaw» به نظر میرسد.

اوشیراز را شهر دوست داشتنی آسیا و دومین شهر آباد و درخشانده کشور شاهنشاهی ذکر کرده. شرحی را که از جریان رودخانه کنار شهر داده، قدری در هم است زیرا بسیاری اسامی قدیم پیش میآید و اطلاعات تاریخی آن هم صحیح نبوده.

هیئت مسافران مدت ۲۶ روز در شیراز باقی مانده و پس از آن بسوی اصفهان حرکت کردند و در ضمن از تخت جمشید هم، که «هربرت» مفصلاً شرح آن را داده، عبور کردند.

اوائل ماهه سفارت از اصفهان بسمت شمال بحرکت درآمد. اسامی منازل که در گزارش «هربرت» تحریف شده، مانع از آن است که بقیه خط سیر را بتوان دقیقاً تعیین نمود. «باوت

Bavt» احتمال دارد «باد Bad» باشد و در سمت جنوب شرق «خالدآباد» بین «اردستان» و «کاشان» واقع است. پس از آن جاده از وسط شن‌زاری عبور میکرد که هنوز امروز هم کمتر اطلاع از آن در دست است. موقعیت «اوبی گرمی Obigarmy» (آب گرم) واضح نیست ولی قاعده زمانی درین جا راه پر رفت و آمدی وجود داشته زیرا بنا بر اظهار «هربرت» در هر دوازده میل بناهای مخصوص برای توقف شاه، موقعی که ازین قسمت عبور میکرد، در کنار

۱ - در آن زمان وضعیت آبیاری و انبار خطه شیراز زیاد مبهم بود. بسیاری از کاشان تصور میکردند که در کنار «کور رود Kur Rud» (بندامیر) واقع است. این رودخانه (که در قسمت علیای خود «رود آروپاس Asupas» و «رود او جان Udjan» یا «کام فیروز» نامیده میشود) تقریباً ۳۷ کیلومتر در شمال شیراز بوسیله شاهراهی که به تخت جمشید میرود، کمی پائین تر از مصب «پلووار Polwar» که همان «مدوس Medus» قدما باشد، بریده میشود. ۱۳ کیلومتر پائین تر سد معروف (بندامیر) واقع است که خورد رودخانه هم ازین جا به پائین به همین اسم نامیده میشود. سدهای کوچک دیگری هم آب آن را تقسیم میکنند و فقط مقدار کمی از آن بدریاچه «نیریز» میرسد.

جاده بر باگردیده است<sup>۱</sup>.

خط سیر «هربرت» را مجدداً در «سوفه داو Suffédaw» (سفیدآب) میتوان بدست آورد. از این چشمه کوچک آب شیرین، که در پایه کوهی از سنگهای معدنی واقع است پس از زمان مسافرت «کوتن Cotton» برای اولین بار «گابریل» و خانمش دیدن کرده اند و در ضمن توانستند راهی را که بمنزل بعدی یعنی «سیا کوس Syacou» (سیاه کوه) میرود، تعیین نمایند. بین مشیله و کویر بزرگ کوره راه محکمی وجود دارد که در شرق خط سیر «دلواله» واقع است هنوز هم بعضی از کاروانها گاهگاه راهی را که از طریق سفیدآب عبور میکنند، در پیش میگیرند. خرابیهای کاروانسرای «هربرت» که شرح داده، هنوز بنظر میآید.

در صحرای سیاه کوه خط سیر سفارت انگلیس باراهی که «دلواله» در شمال کوهستان از طریق سنگفرش در پیش گرفته بوده تقاطع میکرد. شرحی که «هربرت» راجع به این جاده سنگفرش در سفرنامه خود نوشته، تشریح سابق «دلواله» را به مراتب تکمیل میکند.

مینویسد: قسمت اعظم شب را در جاده سنگفرش سواره طی میکردیم و پهنای این راه با اندازه ای بود که ده نفر سوار میتوانستند پهلوئی یکدیگر از آن عبور کنند. این جاده را با اشکالات غیر عادی و مخارج فوق العاده در یک قسمت از صحرای بزرگ که تا چشم کار میکند صاف و مسطح میباشد، ساخته بودند. کف صحرا با تلافی و نرم و سطح آن از نم سفیدی پوشیده شده که در بعضی نقاط به کلفتی یک بازو میرسد. رهائی ازین صحرا بسیار دشوار میباشد زیرا موقعی که باد نمک نرم را، که مانند غبار میماند، بهوا پرتاب میکند دیگر بهیچوجه چیزی قابل رؤیت نیست و چنانچه اسب و شتر اتفاقاً از جاده خارج شوند آنوقت بدون امید خلاصی فرامیروند، زیرا با تعلق آنقدر محکم نیست که بتوانند تحمل جثه چارپایان را بنمایند. حرکت در جاده‌های کویر نمک در ایران بخودی خود نامطوبع بود تا چه رسد به آنکه مسافران خطل حمله راهزنان را هم غالباً در پیش داشتند ولی خدا را شکر ما سلامت در رفتم.

بقیه راه هیئت اعزای انگلیس از طریق کوهستان تا مازندران با خط سیر «دلواله» منطبق بوده و «هربرت» فیروز کوه را «پریسکو Periscow» نامیده بود.

اعضای این هیئت از قصر شاه عباس در فرح آباد واقع در سر راه اشرف (به شهر) به قزوین دیدن نموده و از شکوه و زیبایی آن با کلمات شاعرانه و الهام بخشی تعریف کرده بودند. اطراف این بنا را که مقدر بود یک سال بعد عمر شاه در آن بیابان رسد گلستانی پراز

۱ - یک جاده کشیر العیورتری به سمت شمال از طریق اردستان و نقطه‌ای بنام «سواره Zawareh» (در شمال اردستان) که سابقاً مهم بوده، عبور میکرد که امروز از خاک و شن صحرا پوشیده شده است.

۲ - جالب توجه در گزارش سفر «هربرت» این است که از جاده سنگفرشی در مناطق نمکزار صحبت میکند که در هر دو طرف سیاه کوه وجود داشته در حالتیکه ما امروز فقط یک جاده در شمال سیاه کوه بیشتر سراغ نداریم. باید «هربرت» درین جا اشتباه کرده باشد زیرا در سفرنامه «راپرت ستوارت» که یکی دیگر از اعضاء هیئت «کوتن» میباشد فقط از یک جاده سنگفرش در شمال «سیاه کوه» ذکر می‌کند.

زیادی یهودی زندگی میکردند. و نقطه کوچک « دماوند » را تقریباً بطور کلی یهودیها اشغال کرده بودند.

در موقع مسافرت به جنوب در مقابل اصفهان «هربرت» سخت مریض شد و راجع به بقیه مسافرت او چیزی بدست نمیآید و بجای آن شرح مبسوطی از کشور شاهنشاهی مخصوصاً از آداب و رسوم ملت ایران ذکر شده است.

در شرح مسافرت «هربرت» اطلاعات سطحی و مبهم یافت میشود ولی آن را باید مریوط به جوانی او دانست. نقشه ضمیمه سفرنامه انسان را دلمتن میسازد مخصوصاً از آن جهت که نگارنده آن اطمینان میدهد که نه در وضعیت نقاط و نه در اسمی شهرها هیچکدام کوچکترین اختراع و تصوری و غلط فاحش راه نیافته است. ولی بزودی نظریه دیگری پیش میآید زیرا مثلاً نیشابور، در ساحل بحر خزر و «بم» در نزدیکی اقیانوس هند رسم شده وعده بسیاری از اسامی اصلاحناخته نمیشود.

ولی صرف نظر از این معایب سفرنامه «هربرت» ارزنده میباشد. با وجود اینکه او زبان بیگانه را نمیدانست و با وجود محرومیتها و مزاحمتها و مخالفتهای گوناگون باز از مفاد سفرنامه او بخوبی معلوم میشود تا چه اندازه کشور ایران و ملت آن را دوست میداشته. قلم او تصویری از آنچه دیده بوجود آورده است. به فتوای «لرد کورزون Lord Curzon» پشاش-ترین کتابی را که راجع به ایران نوشته شده از او داریم. صرف نظر از قسمتهای کوچک «هربرت» راه جدیدی را در ایران نیموده ولی معذک یکی از فعالترین مسافران در این کشور بوده است.



نقشه ایران ترسیم «هربرت» (۱۶۲۸-۲۹)

گل‌های سرخ و لاله و بیشه‌ای با شکوه از درختان چنار و افرا و بلوط احاطه کرده بودند. هربرت آخرین اروپائی بود که از روی تجربیات و اطلاعات شخصی درباره شاه عباس اول سخن گفته است.

چنین معلوم میشود که «هربرت» در موقع مراجعت از کوهستان، تا چشمه‌های آب گرم دماوند هم صعود کرده باشد. در گزارش او چنین ذکر شده: قلّه دماوند از گوگرد تشکیل شده و همه شب مانند «آتنا» برق میزند. منظره بسیار زیبا ولی برای شامه زنده است بطوریکه برای بالارفتن انسان ناچار است یک بسته سیر همراه داشته باشد. یادداشت «هربرت» درین قسمت مخصوصاً قابل توجه است که میگوید در آبدیهای دامنه دماوند عده

شناد Friedrichstadt را تأسیس و میخواست آن را مرکز حمل و نقل ابریشم از ایران قرار دهد و برای بدست آوردن مواد خام سفارتی نزد شاه اعزام دارد. ریاضی‌دان دربار و کتابدار شاهزاده یعنی «آدم اولتاریوس Adam Olearius» (اول شلگر Olschlager) اهل «آشرسلبن Ascherleben» بعنوان منشی سفارت به راه افتاد و بعد از «کامپفر Kaempfer» که مهمترین مسافر آلمانی ایران در زمان صفویه بود، راجع به گزارش و وقایع مشروح این کشور خود را مدیون این فاضل تیزبین میدانیم.

«اولتاریوس»، که «گوته Goethe» در «یادداشتها و رساله‌های مربوط به شورای سلطنتی غرب و شرق» خود از او تمجید کرده و او را «مرد عالی» نامیده است و گفته: برای ما سفرنامه فوق‌العاده مسرت بخش و آموزنده‌ای باقی گذاشته که بواسطه استقلال فکر، که در زمان او مخصوصاً چیز نادری بود، برجستگی حاصل کرده است. او هنگام تشریح کشورهای کوهستانی که خود دیده، در موقع منعکس کردنشان روی نقشه بامولنان قدیمی اختلاف حاصل کرد در صورتی که رفقای او این مطلب را، باوجود ترجیح آن، به تأخیر انداخته بودند و حال آنکه مشاهده کنندگان قبلی همین نوع اغلاط را که دائماً تکرار میشد به رأی‌العین میدیدند. پیشرفتهائی که «اولتاریوس» در اندازه‌گیری‌های نجومی کرده مخصوصاً دارای ارزش بسیار میباشد.

قبل از هر چیز «اولتاریوس» شکل ایران را، که بسمت شمال کشیده شده بود، تصحیح کرد مثلاً «رشت» را که در نقشه‌های قدیم در ۴۱ درجه عرض شمالی قرار داده بودند او در ۳۷ درجه تقریبی در عرض شمال معین کرد و ازین جهت اشتباه او بسیار جزئی بود. سفارت دوبار به مسافرت پرداخت؛ دفعه اول فقط تا مسکو پیش رفت؛ و مرتبه دوم (۱۶۳۵-۳۹) از روسیه به ایران رسید. امور آن تحت سرپرستی يك نفر تاجر هامبورگی بنام «اوتوبروگمان Otto Brugman»، که مرد کاملاً نالایقی بود، قرار گرفته و شامل عده زیادی کارمند و پیشخدمت و اطاقدار و تبریزین دار و مستخدم و ملاح بود. اواخر اکتبر ۱۶۳۵ حرکت از هامبورگ شروع و در اوایل اوت ۱۶۳۷ از طریق اردبیل و سلطانیه و ساوه و قم به پایتخت یعنی اصفهان واصل گردیدند.

در دریای خزر در شمال در بند واقع در ایالت شیروان هوای طوفانی کشتی را اجباراً به خاک نشانند. از این جا سفارت بسوی شاماخا رهسپار و مجبور شد برای دریافت دستورات شاه چندین ماه در آنجا اقامت نماید. در دنباله مسافرت نزدیک به التقای با «ارس» از رود «کور Kur» عبور کردند و در دشت مغان به خاک ایران فعلی رسیدند.

اکنون جاده بطور مارپیچ از دره ارس در کوهستان بسوی گردنه «آغیز Agiz» پیش میرفت. چند ماه قبل مرض طاعون درین حوالی بیداد کرده و آدابیا متروک یا از بین رفته بودند. در جنوب کوهستان به دره «قره‌سو» رسیده سر بالائی را پیش گرفته به اولین شهر بزرگ ایران، یعنی اردبیل، وارد شدند.

توقف سفارت در اردبیل دو ماه طول کشید و «اولتاریوس» از بزرگی و ثروت این شهر نمیتوانست حدی برای تعجب خود قائل شود. در اینجا ما تشریح واضحی از مسجد معروف،

## فصل دوازدهم

«آدم اولتاریوس Adam Olearius» و

«یوهان آلبرشت فن ماندلسکو Johann Albrecht Von Mandelsco»

موجد يك دوره طلائی در ایران، یعنی شاه عباس، فوت کرده بود. ظاهراً او در زمستان سال ۱۶۲۸ یا ۱۶۲۹ پس از ۴۵ سال سلطنت از دنیا رفته است. او در دربار خود فرستادگان و مسافران بسیاری از کشورهای اروپا را دیده و نزد اکثر سلاطین مسیحی نماینده فرستاده و برای ازدیاد درآمد خود امر تجارت را تسهیل کرده بود. از بازرگانان تمام کشورهای غربی در اصفهان سکنی داشتند و صنعتگران اروپائی از قبیل ساعت ساز و اسلحه ساز و زرگر در خدمت او بسر میبردند.

آرامش و رفاهی که از دولت سرشاه عباس در ایران بوجود آمده پس از درگذشت او تا اندازه‌ای متزلزل شده بود. معذک در زمان جانشین و نوه شاه عباس اول، یعنی شاه صفی، روابط سیاسی و تجارتي با اروپا خدشه پیدا نکرد. سال ششم سلطنت او مصادف شد با آمدن هیئت اعزامی معروف «هلشتاین Holstein»، تشریحی که این هیئت از اوضاع ایران در نیمه اول قرن ۱۷ نموده مهمترین شرحی است که از طرف مغرب زمین اداء شده و مانند معدنی از مشاهدات جدید محسوب میشود. از زمان جنکینسون و جانشینانش که درباره تجارت با ایران از راه روسیه آزمایش بعمل آوردند بیش از نیم قرن میگذشت و این موضوع در بوتۀ اجمال مانده بود اما در این هنگام از همین خط سیر آزمایش جدیدی بعمل آمد منتهی این بار اقدام از طرف آلمان صورت گرفت. - ابریشم گیلان که در قرن ۱۳ باعث پیدایش ناوگان «ژن» در بحر خزر گردید مخصوصاً توجه تجار اروپائی را جلب نمود محرکش فردریک ۴ شاهزاده «هلشتاین - گوتورپ Halstein Gottarp» بود که بندر «فردریک

۱ - نتایج مسافرت «اولتاریوس» و «دلاواله» و «هربرت» و «فیکواروآ» و مسافران قبلی دیگر توأم در مجموعه «O. Dappers» مربوط به شرح کشور شاهنشاهی ایران بفروش رفته و در سال ۱۶۷۲ به زبان هلندی منتشر شده.

که آرامگاه اجداد صفویه است بدست میآوریم.

تازه در پنجم ژوئن به سوی زنجان رهسپار شدند. راه از بین کوههای سخت و پرتگاههای خطرناک بسوی ایالت خلخال پیش میرفت. از روی رود جذاب قزل اوزن (سفید رود فعلی) بوسیله پل باشکوهی، که شاه طهماسب از آجر بنا کرده و دارای هفت چشمه بود، گذشتند آنطرف رودخانه مجدداً به راههای مارپیچ و پرتگاهها برخورد کردند ولی کم کم راه بهتر شد. دهکده های «کابن تسه Keintze» و «هاتزیمیر Hatzimir» و «کمال Kamahl» را، که هر یک تقریباً یک منزل از یکدیگر فاصله داشتند، دیگر امروز نمیتوان پیدا کرد. اولتاریوس زنجان را «زنگان» نامیده و گفته: شهر کوچک بلاد دفاعی است، که سابق میبایستی بسیار پرآذوقه بوده باشد.

بقیه خط سیر از طریق سلطانیه و قزوین و کاشان همان است که قبلاً مسافران اروپائی از آن گذشتند و اولتاریوس از بسیاری جهات شرحی را که متقدمان او داده بودند تصحیح نموده است.

برای فهم اینکه این راه متروک، که از قزوین رو به ساوه میرود، یک زمانی تاجه اندازه مورد عبور و مرور بوده باید به خطوطی که مسافران اروپائی مفقودالثر در روی دیوارها نوشته اند مراجعه کرد. این خطوط خراشیده را اولتاریوس در کاروانسرای «خسکرو Choskeru» (شاید مقصود کوشکک باشد) دیده بود. در سالهای اول قرن ۱۷ اسامی «بندیکتوس اوکسن سترن Benedictus Oxenstern»<sup>۲</sup> و «ژوهان واردر Johan Warder»

۱ - برای احترام از ورطه خطرناک «قزل اوزن» و عبور از رودخانه در آن زمان غالب مسافرانی که از اردبیل به سمت جنوب میرفتند در منطقه خلخال راه جنوب غربی بسمت میانه را در پیش میگزیدند. فقط «دوبروئین» ۶۰ سال بعد همان راه «اولتاریوس» را انتخاب کرد. «موریه» (برخلاف اظهار «ریتزر Ritter») در ابتداء قرن ۱۹ جهت غربی تر رادپیش گرفت. تازه در سال ۱۸۹۷ تعیین خط سیر دقیق راه قدیمی «اولتاریوس» بین اردبیل و زنجان از طرف «ف. ساره F. Sarre» بعمل آمد.

۲ - تا آنجا که معلوم است مقصود اولین سوئدی است که به ایران آمده. نام او «بنکت بنکتسون اوکسن شتیرن Bengt Bengtson Oxnstiern» بوده و هموطنانش او را «رایزه بنکت Reise - Bengt» مینامیدند و بوسیله کتاب «سون هدین Sven Hedin» موسوم به «آثار بر باد رفته» در محیط وسیعی مشهور شده است. یادداشت های «اوکسن شتیرن» راجع به ایران مفقود شده و ما باید فقط به توضیحات مختصری که استق «اولاؤس لورلیوس Olaus Laurelius» در دست مرگش راجع به «رایزه بنکت» داده قناعت کنیم. «اوکسن شتیرن» در سال ۱۶۱۷ احتمالاً از همان راهی که «لاواله» در مدت چهل روز بغداد به اصفهان را طی کرده، مسافرت کرده بود. پس از آن این سوئدی را شاه عباس در اردبیل میبایم؛ او از آنجا مجدداً به اصفهان برگشته بود برای اینکه به شاهراه بزرگی که در آن موقع از لحاظ تجارت بیشتر طرف توجه کاروانها بود ملحق شود و از طریق شیراز و لار به هرمز رهسپار گردد. پرتغالیها اورانندانی کرده و بالاخره مجبور شد به اصفهان برگردد و از راه قزوین به وطن خود مراجعت نمود.

۳۳ سال بعد از «اوکسن شتیرن» سوئدی دیگری بنام «نیلس ماتسن کیوپینگ Nils Matson Kioping» در ایران پرسه میزد. او دریا نورد بود و از هند به بندر عباس آمده وارد کشور —

و «وربی Worbey» و «ژانوس دوکوزیوس Janus Docosius» بدست آمد. بعضی از آنها اشعار لاتینی هم ضمیمه اسم خود کرده بودند.  
در اصفهان از سفارت پذیرائی دوستانه بعمل آمد و در جلنا، که مقدمه شهر محسوب میشود، و ارامنه مسیحی آنجا منزل داشتند، پیاده شدند. از سفرنامه اولتاریوس، راجع به بسیاری از وقایع همچنان انگیز در مدت توقف سفارت در اصفهان، مطلب بسیار بدست میآید. بیش از چند هفته از ورود هیئت اعزامی «هولشتاین» به پایتخت ایران نگذشته بود که واقعه حزن انگیزی روی داد. یک نفر ساعت ساز سوئسی بنام «ژوهان رودلف شتادلر Johann Rodolph Stadler» که از چند سال پیش به استخدام شاه در آمده بود یک دزد ایرانی را که وارد منزلش شده بود بضرر گلوله از پا درآورد. مطابق قانون اگر یک نفر خارج مذهب صاحب ایمانی را میکشت بایستی بمجازات مرگ برسد. شاید شاه بی میل نبود که در نتیجه واسطت سفارت آلمان، در صورتی که او حاضر میشد دین اسلام را قبول کند، مجازات او را تخفیف دهد. ولی «شتادلر» ازین امر امتناع کرد و لذا او را بدست قانون سپردند و با کمال بیرحمی بوسیله ضربه شمشیر اعدام شد.<sup>۲</sup>

آلمانها تا اواخر سال ۱۶۳۷ در اصفهان ماندند و مکرر از طرف شاه به شکار دعوت شدند. اولتاریوس از مراسم وحشیانه ای که در یگونسه موارد انجام میشد به تفصیل ذکر نموده. این نوع شکارها را بهیچوجه نباید بمفهوم ورزش، که در نزد ما معمول است، تصور کرد.

هیئت موفق به انجام منظور خود نگردید و از نو ثابت شد که بواسطه بدی خطوط ارتباطی و فاصله های زیاد، تجارت اروپا با ایران از راه روسیه مزایائی دربر نخواهد داشت. مراجعت سفارت تا قزوین از راههای معمول انجام گرفت. پس از آن راه سلطان آباد واردبیل را در دست چپ گذارده و راه گیلان را از طریق البرز پیش گرفتند. این همان راه اتومبیل روئی است که امروز قزوین را به پهلوی متصل میسازد. پس از آن از رشت در

→ شاهنشاهی گردید. او به لار و شیراز و تخت جمشید و بندخواست و اصفهان رفته و راجع به تخت جمشید نظریات بسیار صحیحی ابراز داشته است. هنگامیکه در پایتخت بود در یکی از جنگهای شاه عباس دوم در قندهار شرکت و در ضمن ازین دیدن کرد. گویا درین شهر هزار نفر مسیحی و یک صومعه «فرانسیسکن Fransiscain» و یک صومعه «کارملیت Karmelit» یافت میشد. و پس از بازگشت به اصفهان به سمت غرب و شمال رو آورد و شوش و تبریز را دیده و در سال بعد یک مرتبه دیگر تمام ایران را تا بندر عباس زیر پا گذاشت. جنبه جغرافیائی تشریحات «کیوپینگ» ضعیف است. بوالهوسی در خاطرات آن دریا نورد وارد شده است و غالباً اغراق آمیز میباشد. توضیحات او را باور کرد. در اکثر موارد گفتار او غالباً اغراق آمیز میباشد.

۱ - همچنین ۸۰ سال بعد «جون بل John Bell» در وقتکه «کوکر Cuchera» در خراشهای دیوار نام اولتاریوس را پیدا کرد. بعد از اولتاریوس «شاردن» و «سترویس Struys» و «دوبروئین» و بسیاری دیگر از راه ساوه عبور کردند.

۲ «شتادلر» را، که ارامنه مانند یک نفر شخص مقدس و معصوم میپرستیدند، در قبرستان ارامنه خارج از جلنا به خاک سپردند و در روی سنگ قبر او این عبارت نوشته شده: Cy git Rodolfe.



امتداد ساحل به دشت مغان، که در موقع آمدن هم از آنجا گذشته بودند، رو آوردند .  
گودال باریکی را که در ملتقای قزل اوزن (سفید رود) و « شاه رود » تشکیل شده  
« اولتاریوس » « دروازه گیلان » نام داده بود. کمی دورتر يك پل سنگی محکم روی سفیدرود  
زده بودند که در پایه‌های آن استراحتگاهی ساخته شده بود. این راه خطرناکترین راهی  
بود که سفارت در ایران از آن عبور کرده بود. قسمتی از آن از میان صخره‌های تراشیده شده  
و مقابل پرتگاههای سخت عبور میکرد.

مزارع سرسبز مستور از شاخسارها و درختان میوه که در سمت شمال کوهستان واقع  
بودند بازبان حال به آلمانیها سلام میدادند. مساحت جنگلهای در زمان « اولتاریوس » خیلی  
زیاد بود ولی اکنون درختان آن از میان رفته است. همچنین در قرن ۱۷ هنوز بزرگجنگلهای  
گیلان فراوان بود<sup>۱</sup>.

« اولتاریوس » درلنکران بیاد سفیر بدبخت امپراطوری رم موسوم به « کاکاش فن-  
زالون کمنی Kakasch Von Zalankemeny » افتاد که با بعضی از اتباع خود سی و پنج  
سال قبل درین محل از پا درآمده بودند. او فوراً درصدد برآمد از وقایع آن روز اطلاعاتی  
بدست آورد ولی چیز بیشتری از آنچه میدانست دستگیرش نشد.

« موقی که سفارت شاهزاده « هلشتاین-کوتروپ » شروع به مراجعت از اصفهان نمود  
یکی از همراهان که یکنفر نجیب زاده هلشتاین بنام « ژوهان آلبرشت فنماندلسلو Johann  
Albrecht Von Mandelslo » بود از رقفاً خداحافظی کرد و مطابق آرزوی دیرینه خود،  
که عبارت از دیدار کشورهای دور دست بود، تصمیم گرفت بسمت شرق رهسپار گردد. شاه صفی  
که نسبت به « ماندلسلو » بسیار عنایت داشت مایل بود آن آلمانی جوان را با ۷۵۰۰ تالر ( A )  
حقوق سالانه در دربار خود استخدام نماید ولی سرپرست امور ملیتها در اصفهان موسوم به  
« پاتر تیماس Pater Timas » رأی « ماندلسلو » را زد. لذا او در ژانویه ۱۶۳۸ با تفاق  
یکنفر اهل « دانسیگ Danzig » بنام « هانس واین برگ Hans Weinberg » و دو نفر  
اهل « مکلنبورگ Mecklenburg » بنام « یواخیم بینگر Joachim Binger » و « هانس  
لیناو Hans Linaw » عازم بندرعباس شد .<sup>۲</sup>

۱ - بربها بقدری فراوانند که پوست بیست تا بلکه بیشتر از آنها را یکجا برای خرید  
عرضه میدارند .

۲ - آن مرد روحانی سر نوشت دو نفر اروپائی را تعریف کرد که بخدمت شاه عباس اول  
داخل شدند و عاقبت بدی پیدا کردند. پس از سالها خدمت اجازه مرخصی برای مراجعت بوطن  
را از آنها امتناع کردند. یکی از آن دو که سعی کرده بود مخفیانه فرار کند زندگی خود را سر  
این کار از دست داد . دومی که « گابریل » نام داشت فقط با توسل به حیل و ترفند توانسته بود از کشور  
خارج بشود . او به پادشاه گفته بود که در بندرعباس نزدیک به ساحل نقطه‌ای یافت میشود که  
خاک طلا دارد و بلا شك نمونه مصنوعی هم از آن خاک درست کرده نشان داده بود . گابریل را  
تحت مراقبت به بندرعباس فرستادند تا آن گنج موهوم را پیدا کند او در موقع يك مهمانی از  
مستی نکبها نان خود استفاده کرده به هر من منتقل و از تحت نفوذ ایرانیان خارج گردید .

( A ) یادداشت مصحح : تالی Taler پول قدیم آلمان و ارزش آن برابر سه مارک بوده است.

« ماندلسلو » هنوز ۲۸ سال تمام نداشت که در فرانسه در جنگی به مرض آبله از دنیا  
رفت. یادداشتهای او که در دنباله مسافرت طولانی به هند و سیلان و ماداگاسکار تهیه شده  
توسط دوست صمیمی و همسفرش یعنی « آدم اولتاریوس » مرتب شده مورد استفاده آیندگان  
قرار گرفت. با وجود اینکه خط سیر « ماندلسلو » را غالباً دیگران هم شرح داده بودند  
معدلك خالی از مطالب تازه نبود .

در توصیف خط سیر « ماندلسلو » از اصفهان به بازار گاد، که او آن را مسجد مادر  
سلیمان ( مقبره مادر سلیمان ) نامیده، درست نمیتوان پی به حقیقت برد زیرا بسیاری از  
منزلهای او از قبیل « ماه سود Mohsud » ( ده خوب ) و « هانا بات Hannabath » ( که  
مفرح و بالای کوه مرتفعی واقع است ) یا « گوستی Gusti » ( که بواسطه کلبه های بدش  
برای سکونت مناسب نیست ) را نمیتوان معین کرد. ولی مقصودش از « مایار » « ماهیار » و  
از « کاهشا » « گومیشاه » ( شاه رضای فعلی ) و از « یورگستان » « شولگستان » و از « سورما »  
« سورمق » میباشد. ولذا مسلم است که « ماندلسلو » از طریق « ده بید » مسافرت کرده. گردنه  
شمالی این نقطه که متجاوز از ۲۰۰۰ متر ارتفاع داشته، از برف محکمی مستور بوده است.  
« بار بارو » هم که در سال ۱۴۷۲ از این مناطق عبور کرده از مقبره مادر سلیمان سخن  
گفته است ، این مقبره کوروش بوده. « ماندلسلو » نوشته آن از سنگهای تراشیده بزرگ  
چهار گوش ساخته شده و بالای آن محرابی از مرمر سفید وجود داشت که بوسیله چند پلکان  
به آن میرسیدند. در داخل محراب بدیوارها خطوط ناشناسی کنده کاری شده بود. دیوارها  
و سنگها بسیار قدیمی بنظر میآمدند، سوراخهایی در آن راه یافته و باران آنها را شسته بود.  
در خارج دور مقبره را پایه ستونهای گرد و چهار گوش احاطه کرده بود .

« ماندلسلو » از تخت جمشید هم دیدن کرده و شرح آن را داده بود. از زمانی که  
« دلواله » ۱۷ سال قبل آنجا را دیده ظاهراً شش ستون دیگر از بنای بزرگ خشایارشا سرنگون  
شده بود. « ماندلسلو » تخت جمشید را در ردیف دروازه خزر پهلوی در بند آبرومند ترین  
آثار باستانی قلمداد کرده که در تمام مسافرتهاى شرق خود بچشم دیده بود. راجع بارزش  
این بناهای یادگار « ماندلسلو » از بسیاری از متقدمان و حتی از بعضی از متأخران خود بهتر  
اطلاع داشت. او خبر داده که راهبهای دانشمند در شیراز با او هم عقیده بودند و میگفتند که  
تخت جمشید قدیم را در همین منطقه بایستی جستجو کرد .

او در شیراز هم مانند اصفهان کارملیت‌هایی را دید که در اجراء وظایف مذهبی خود  
آزادی تام داشتند. ظاهراً در زمانهای قدیم تراو گوستن‌ها هم در اینجا اجتماعاتی داشته‌اند.  
بین شیراز و لار « ماندلسلو » فقط نام دو منزل را برده ؛ یکی شهر « شاریم » که باید  
قاعده جهرم و دیگری دهکده « بری » که باید « بیریز » باشد. راه سخت بود و از روی صخره-  
های بزرگی که از کوه ممتد « توروس » پرتاب شده بود، میگذاشت.

در لار گرمای فوق العاده‌ای شروع شد بطوریکه انسان از آن بیشتر رنج میکشید تا  
از برف و یخی که چند روز قبل همه جا را فرا گرفته بود. در شهر برای اولین مرتبه « ماندلسلو »  
بیمارانی را دید که به کرم « گینه Guinea » ( گویا مقصود بیماری رشته و همان پیوک باشد -

مترجم) مبتلا بودند<sup>۱</sup>. او حق داشته که علت این مرض را مربوط به آب دانسته است. «ماندلسلو» دردنبال مسافرت خود به بندرعباس مبتلا به مالاریا و اسهال گردید. او از آب غلیظ متعفن، که مجبور بود در روستاها بیاشامد، بسیار رنج برد، و چون نمیخواست درین جاهای بی آب و علف و خالی از سکنه در حال بدبختی از میان برود لذا با وجود تمام نامایمات مجبور بود به راه خود ادامه دهد. بالاخره در بندرعباس به آن بدبخت از طرف انگلیسها کمک شد ولی یکی از همراهان آلمانی او درین جا از دنیا رفت.

## فصل سیزدهم

### کشیش های کاتولیک رومی

با وجود عدم موفقیت تبلیغات مسیحی در عالم اسلام معذک در قرن ۱۷ بسیاری از کشیشان کاتولیک رومی از ایران دیدن کرده بواسطه علم و دانش خود در دربارشاهی دارای مقامات مؤثری شدند. در خصوص ادامه بسط معلومات اروپا راجع به ایران مخصوصاً در باب عادات و رسوم اهالی و زبان و خط و تاریخ آنها باید خود را مدیون بسیاری از آنها دانست. ولی بطور کلی راجع به جغرافیا در نوشته های آن روحانیون مطلب عمده ای یافت نمیشد.

از قرن ۱۶ هجوم کشیشها شروع شد. «فیلیپ دوم» پادشاه اسپانیا در سالهای آخر سلطنتش تصمیم داشت سفارتی به ایران بفرستد و از محمد شاه خدابنده تقاضا کند که در کشورش اجرای آیین کاتولیک رومی را بطور آزاد اجازه بدهد. در ضمن میبایستی مسائل سیاسی و تجارتی هم مورد بحث قرار گیرد. نایب السلطنه «گوآ» دستور یافت سفیر مناسبی پیدا کند و چون وجهی برای اعزام سفارت مفصلتری در بین نبود لذا بدون طمطراق یک نفر کشیش موسوم به «پاترسیمون مورالس Pater Simon Moralès» به اصفهان اعزام گردید، اوسا بقاً هم در ایران بوده بواسطه احاطه به زبان فارسی کاملاً برای این مأموریت مناسب بنظر میرسید. «پاترمورالس» از طرف شاه دوستانه پذیرفته شد و هنگام بازگشت سفیری هم با او به دربار اسپانیا روانه گردید. کشتی حامل آن دودر ساحل افریقا شکست و به زیر آب فرورفت. «فیلیپ سوم» هم مانند پدر اشتیاق داشت عقاید کاتولیک رومی را در شرق منتشر سازد و لذا نایب السلطنه «گوآ» را مأمور کرد سفارت جدیدی به ایران روانه سازد. این سفارت مرکب بود از یک نفر «اوگوستن» بنام «آنتونیو دو گووآ Antonio de Gouvea» و «ژرم دولاکروا Jerome de la Croix» و «کریستف دوست اسپری Cristophe de Saint-Espirit».

«دو گووآ» شرح این هیئت را چنین داده که مانند هیئت قبلی، که از «گوآ» روانه شده بود، مأموریت داشت در ضمن اعمال مذهبی راجع به مسائل سیاسی و تجارتی هم با شاه وارد مذاکره شود. این هیئت در ابتداء سال ۱۶۰۲ «گوآ» را ترک کرده در هرمز پیاده شد و در

۱ - از آن جهت اهالی از کرم های رشته سخت آزار میکشند که طول این کرمها زیاد است و بین پوست و گوشت بدن میروید و باز حمت و خطر بسیار بایستی تابیده شوند تا بیرون بیایند.

سپتامبر همان سال از راه لوت به مشهد رهسپار گردید زیرا در همان موقع شاه عباس کبیر ، پس از اردو کشی خراسان، هنگام بازگشت از بلخ به اصفهان، در این شهر بسر میبرد .

این افتخار که اولین اروپائی که از یزد به سمت شمال شرق را از طریق لوت طی کرده نصب «دوگوآ» میباشد. کشیشها از شیراز به یزد را از نقطه‌ای عبور کردند که «دوگوآ» آن را «آتود» (ناچار مقصودش «تفت» بود) نامیده. این نقطه یکی از زیباترین آبادیهای ایران و توقفگاه تابستانی یزدیهای متمول میباشد که خانه‌های تفتنی خود را در میان باغهای مجلل و پراز میوه آن برپا ساخته بودند .

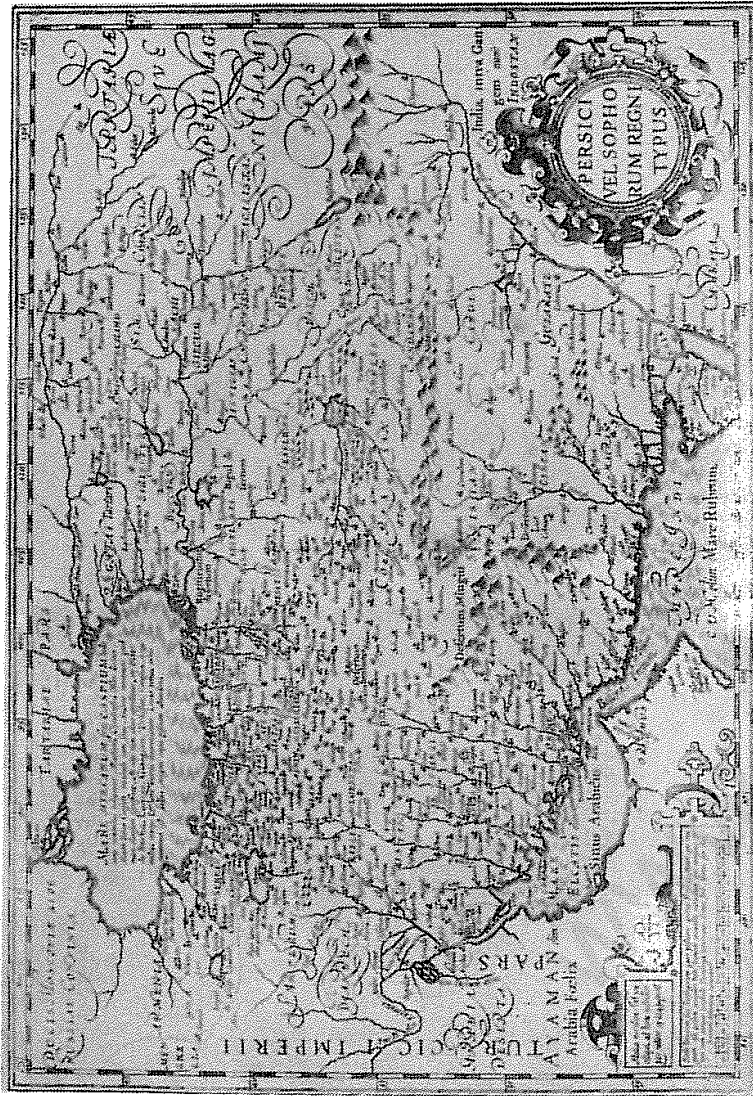
در یزد از کشیشها پذیرائی شایانی بعمل آمد. کارها در شهر تعطیل شد و حاکم با ۳۰۰ سوار و عده زیادی از مردم به سمت دروازه‌های شهر هجوم آوردند تا به آنها خیر مقدم بگویند. خیابانهای یزد، که در آن جنب و جوش حکمفرما میباشد ، تماماً با طاق ضربی پوشیده شده بودند و نور فقط از سوراخهای سقف میتوانست داخل بشود . « دوگوآ » پارچه‌های عالی و قاللهای یزد را توصیف کرده بود .

مسافران از حاشیه صحرای آن سمت یزد راه « گلشن» را پیش گرفتند بدون آنکه شاید به خود واحه «طبس» (گلشن) قدم بگذارند . گناباد در شرق صحرا اول جایی بود که در سفرنامه اسم آن برده میشود، احتمال دارد کشیشها از شمال گلشن از طریق « شوراب » و « فردوس» عبور کرده باشند .

چنین مینویسد: این سرزمین بقدری بی آب و علف بود که مادریک مسافت ۶۰ میلی اصلاً درخت سبز ندیدیم. همچنین تمام این منطقه خالی از سکنه است و فقط در فاصله‌های ۱۵ تا ۲۰ میلی قصرهای قدیمی دیده میشود که ما به آن پناه بردیم و آب بدست آوردیم، ولی مقدار آب بسیار کم و بد بود. این قلعه‌ها برای آن ساخته شده که از دست راهزنان در امان باشند زیرا عده آنها درین راه بسیار است .

در حرکت شبانه از روی تپه‌های خاکی متحرک عبور بعمل آمد. «دوگوآ» از دور آنها را کوههایی فرض کرد که از سنگهای شفاف تشکیل شده اند و این اشتباهی است که حتی مسافرانی که در امر صحرا تجربیاتی دارند ممکن است دچار آن بشوند. «دوگوآ» شرح این تپه‌ها و مخصوصاً خطراتی را که باد درین مناطق شن زار ایجاد میکند ، توصیف کرده بود .

شاه تا تربت (حیدری) گارد احترامی به پیشواز کشیشها فرستاد . شهر مشهد به نظر مسافران یک پارچه خاک آمد زیرا رگبارهای دائمی خانه‌های خشتی را بکلی خورد و خمیر کرده بودند. فقط مرقد امام رضا، که «دوگوآ» آن را اشتبهاً به «امون میرزا» نامی نسبت میدهد ، با شکوه و جلال بی حد بنا شده بود . از روی بلندیهایی اطراف شهر گنبد طلائی آن عبادتگاه مانند مشعلی که در شبهای مقدس بیروزند میدرخشید . در آن زمان هم مشهد مانند امروزه ایران محسوب میشد. از دورترین نقاط کشور زوار به آنجا هجوم می‌آوردند و حتی خود شاه هم برای زیارت راه دور اصفهان تا مشهد را پیاده طی میکرد تا خضوع خود را به ثبوت برساند. ولی باین هیئت از لحاظ این که از بیرون آوردن کفشهای خود امتناع ورزیدند اجازه دخول در مسجد و تماشای آن داده نشد .



نقشه ایران متعلق به داونلارپوس Olearius ، (۱۶۳۷-۳۸)

در مشهد متعینین دربار، که «رابرت شرلی» در رأس آنها قرار داشت، به سفارت خیرمقدم گفتند. شاه به کشیشهای او گوستن، که بعداً هم تاکاشان و اصفهان با او همراه بودند، احترام بسیار گذاشت و نه تنها مانعی در راه ایشان ایجاد نکرد بلکه کراراً حسن نیت خود را ظاهر ساخت. کشیشها اجازه ساختن يك کلیسا و تشکیل يك صومعه را در اصفهان بدست آوردند.

همچنین در اثر پیشنهاد «دو گووآ» شاه با برقراری يك پایگاه تجارتي در ایران موافقت کرد و تنها شرطی که قرار گذاشت این بود که اسپانیا برای متوقف کردن نفوذترکان عثمانی در آسیا با او کمک بنماید. برای اینکه درین موضوع مفصلتر مذاکره بعمل آید، شاه «دو گووآ» را بمعیت یکی از محترمین ایران بنام «الله وردی بيگ» از طریق هرمز به دربار فیلیپ سوم در اسپانیا اعزام داشت.

ولی درین جا نسبت به تقاضای شاه تمایل چندانی نشان ندادند و مذاکرات بدون نتیجه ماند. در سال ۱۶۱۲ «دو گووآ» مأمور شد دوباره به ایران مراجعت و مذاکرات را تجدید نماید، ولی شاه عباس اول خشمگین شده بود و از پذیرفتن هر گونه معذرت از طرف پادشاه اسپانیا امتناع ورزید و «دو گووآ» را به زندان انداخت. تازه پس از چندین ماه کشیش پرتغالی موفق بفرار شد و از بیراهه توانست محرمانه ایران را ترک کند.

پس از آنکه بعدها در اروپا انتشار یافت که شاه عباس اول بهیچوجه بامسیحیها مخالفتی ندارد پاپ «کلماں هشتم» عده زیادی از وعاظ را تحت سرپرستی «پاتریول سیمون Pater Paul Simon» به ایران فرستاد ولی ایندفعه همه از فرقه «کارملیت» بودند.

در موقع آمدن از بادکوبه و شاماخا در سال ۱۶۰۷ از طریق اردبیل به قزوین مسافرت بعمل آمد و در این جا مجدداً «رابرت شرلی» کشیشها را پذیرفت و دنباله مسافرت از طریق ساوه و قم به اصفهان خاتمه پذیرفت.

همان طور که سابقاً درباره او گوستنها رفتار شده بود همانطور هم برای کارملیتها در اصفهان جایی معین کردند که کلیسای خود را در آن جا برپا سازند.

«پاترفیلیپوسا. س. ترینیتی تا ته Pater Philippusa. S. Trinitate» هم که در سال ۱۶۲۹ در ایران پیدا شد، از فرقه کارملیت بود و ده سال بعد از آن تاریخ هم يك مرتبه دیگر تمام کشور را زیر پا گذاشت. در مسافرت اولش در ایران از بغداد به اصفهان و از طریق شیراز به بندر ریگ واقع در کنار خلیج رفت و در سفر دوم از هند حرکت کرده در «کنگه Kung» پیاده شد و از طریق لار و شیراز و اصفهان و تبریز بوطن خود مراجعت کرد.

۱ - «پاتر برتولد اینیاس دوست آن Pater Berthold Ygnace de St. Anne» در سال ۱۸۸۶ راجع به هیئت کارملیتها در ایران گزارشی منتشر کرده است.

۲ - «مانوئل گودینو Manuel Godinho» کشیش هم به کنگه آمد و این درموقعی بود که سال ۱۶۶۳ از هند به پرتغال میرفت و بطوریکه خودش نوشته مقصودش خدمت به خداوند و خلقی بوده است. در فلات ایران «گودینو» فقط فاصله کوتاه بین «کاماراون Camaraon» (گمرون Gomrun بندر عباس) تا «کونگو Kongo» (کنگه) را در نور دید. و در آنجا بیست نفران کلیسی و همان اندازه هلندی زندگی میکردند.



شبه «پیترو دللا وال» Pietro della Valle  
مستخرج از کتاب مسافرتهای ایران «پیترو دللا وال»



شبه «توماس هربرت» Thomas Herbert  
مستخرج از کتاب مسافرت در ایران «ت. هربرت»

جالب‌تر از همه در خط سیر «پاترفیلیپوس» آن قسمت از راه بین شیراز و بندرریگ و از کنگک تا لاراست که تاحال از طرف اروپائیان شرح داده نشده بود ولی متأسفانه آن روحانی در توصیفات خود خیلی به اختصار کوشیده است.

راه تا «بندل - رگ Bondel-Regh» بسیار دشوار بود و از نواحی کوهستانی میگذشت. در تمام مدت سه روز اخیر جز آب شور یا آب باتلاقی چیزی یافت نشد. فقط یک شهر به نام «کازارون Casaron» (کازرون) و معدودی دهکده و چند دسته چادر نشین دیده شد. بندرریگ نسبتاً جای بزرگی بود و خانه های کاهگلی و کلبه های حصیری و نخلستان‌های زیبا در آن یافت میشد.

بنا بر قول «پاترفیلیپوس» «کونگو» (کنگک) تحت سرپرستی یک نفر نماینده پرتغالی اداره میشد که حق داشت نیمی از عایدات گمرک آن‌جا را برداشت نماید. این محل از یک دهکده مفلوك ماهیگیری تبدیل به شهر آبرومندی شده بود. فقط آب آن بسیار بد و آشامیدن آن تولید کرم میکرد. مسافرت به‌لار در دو روز اول از میان جلگه، در حاشیه نمک‌زاری انجام شد (محرقات Mohrakān) و تازه روز سوم به کوهستان رسیدند. راه بسیار خسته‌کننده بود.

«پاتر آنژ دوست ژوزف Pater Ange de Saint Joseph» هم، که در سال ۱۶۶۴ به - اصفهان آمد، از همان فرقه «پاترفیلیپوس» بود. او نه سال درین‌جا ماند و با کمال رشادت مشغول مطالعه کتب و مآخذ ایرانی گردید. جغرافیا فن او نبود. «پاتر آنژ دوست ژوزف» ترجمه یک کتاب داروشناسی ایران و یک لغت فارسی را منتشر ساخت.<sup>۲</sup>

در آن واحد در زمان او گوستن‌ها و کارملیت‌ها عده‌ای هم کاپوسن‌های فرانسوی در اصفهان پیدا شدند. و رودهیست اولی آنها قبل از درگذشت شاه عباس کبیر بود. رئیس آنها «پاتر پاسیفیک دو پروونس Pater Pacifique de Proovins» بود. روحانیون بدون گذشتن از قزوین ۲۵ روزه از بغداد به پایتخت رسیدند. راجع به راه ذکر بیشتری نشده است. «کاپوسن‌ها» هم موافقت

۱ - در «کنگک»، که امروز دهکده محقری در همسایگی «لنگه» میباشد، پرتغالیها مسکن کردند و این پس از آن بود که از هنر منزانه شده در ساحل شرقی خلیج مستقر شدند و در کنگان واقع در طاهری که در سر بالای خلیج میباشد آبدی‌ای تشکیل دادند و تا اوائل قرن ۱۸ به تجارت بی‌اهمیتی اشتغال داشتند. در قرن ۱۷ از کنگک به سمت فلات راهی بودند که غالباً مورد استفاده کاروانهای متعدد قرار می‌گرفت.

۲ - شرح بهتری از ازمعالجه کرم «گینه» کلمه به کلمه در (نشریه فرانکفورت ۱۶۷۱) منعکس گردیده؛ همینکه کرم سرش را بیرون می‌آورد آن راه دور چوب کوچکی می‌بندند و هر روز آن را کمی بیرون میکشند و بدور چوب می‌پیچند تا اینکه تماماً بیرون بیاید. این کرم‌ها خیلی دراز هستند و اگر کسی آن را به زور بیرون بکشد پاره میشود و قطعات آن از سوراخ‌های متعدد سر بیرون می‌آوردند.

۳ - راجع به «پاتر فولکنز بودی س. گیوزپه Pater Fulgnzio di S. Guiseppe» کارملیت رجوع شود به فصل پانزدهم.

با تأسیس کلیسای فرقه خود را بدست آوردند.<sup>۱</sup>

کشیشی که نامش در ایران از سایر کشیشان مؤثر زمان صفویه بیشتر مشهور شده «پاتر رافائل دومانس (ژاک دوترتر) Pater Rafael du Mans (Jacque Dutertre)» بود. او مدت چهار سال سرپرست دیر کاپوسن‌ها در اصفهان بود و در سن ۸۳ سالگی در سال ۱۶۹۶ از دنیا رفت.

این فرانسوی محترم مورد تکریم همه بود و به زبان و عادات و رسوم کشور کاملاً آشنائی داشت. در دربار شاه دارای نفوذ بود و در مواقع معامله با اروپائیان او را بعنوان مترجم خود میخواندند. اکنون فاش شده که بسیاری از مسافران ایران در قرن ۱۷ قسمت بزرگی از اطلاعات خود را از «پاتر رافائل» می‌گرفتند و او کسی نبود که از احدی چیزی را مضایقه کند. «توننت Thevenot» و «شاردن» و «کامفر Kaemfer» و «بدیک Bedik» همه از «پاتر رافائل» سخن گفته بودند. او بالاخص برای «کامفر» یک دستور زبان ترکی ترتیب داد و بعداً هم شرحی از ایران تنظیم کرد که آن کاشف آلمانی در موقع پاک‌نویس تألیف خود از آن استفاده نمود. «پتیس Petis» تحت توجه «پاتر رافائل» قرار داشت، «تاورنیه Tavernier» جواهرات خود را به او سپرده بود، و مسافران بخت برگشته فرانسوی متعلق به شرکت هند چندین بار از نصایح او برخوردار شدند. «پاتر رافائل» همانست که پس از درگذشت شاه عباس دوم، در موقعی که جمعیت‌های اروپائی اصفهان راجع به حیات خود نگران بودند، آنها را تسلی میداد و آسایش خاطرشان را فراهم میکرد.

تألیفات «دومان Du Man» در زمان خودش همانطور خطی باقی ماند، تازه دوستان سال پس از فوت کشیش از طرف یک نفر خاورشناس فرانسوی بنام «ش. شافر Ch. Shafer» گزارشی راجع به وضع ایران در سال ۱۶۶۰ منتشر شد که آن را «پاتر رافائل» برای «کلبر Colbert» وزیر تهیه نموده بود.

درین کتاب منظره عمومی کشور و وقایع آن و شرح دستگاه اداری و عادات دربار و اعمال مذهبی و رسوم دیگر شرح داده شده و طبقات مختلف مردم از قبیل علماء و تجار و صنعتگران مورد بحث قرار گرفته است. همچنین از نوع امراض و طرز علاج آن گفتگو بمیان آمده. در تمام این موارد، ایران آن‌روز با کمال درستی تشریح شده و دارای قضاوت‌های پر بهائی است که حتی بزرگترین مسافران از قبیل «شاردن» و «تاورنیه» هم نمیتوانستند نظیر آن را بعمل آورند زیرا آنها پادشاه و متنفذین درجه اول کشور داخل داد و ستد و معامله بودند.

۱ - «پاتر پاسیفیک» در سفر نامه‌اش شرح اولین برخورد خود را با شاه عباس اول منعکس کرده این شرح دلالت بزرگی بر عظمت آن پادشاه دارد. شاه گفته بود: شما از من اجازه می‌خواهید در اصفهان خانه‌ای بخرید، من آن را بشما هدیه میکنم. شما خانه کوچکی تقاضا دارید من بزرگ آن را بشما میدهم. و چون شما بمن میگوئید که زندگانی گداها را دارید لذا باید در پایتخت من دارای مسکنی بشوید که در باغ آن به انگور و شراب دست رس داشته باشید و در آن جویباری جاری باشد که در آن ماهی‌ها شنا بکنند و در آن میوه و گل و هیزم برای برافروختن به حد افراط یافت شود.

قابل توجه آنکه «پاتررافائل» چندان علاقه‌ای به وطن ثانی خود نداشت، و هر چه را در ایران میدید با حالت امتناع به آن مینگریست. حتی بناهای یادگاری زمان قدیم هم با مقایسه با ابنیه اروپای غربی در نظر او جلوه فوق‌العاده‌ای نداشت و برای آنها از نظر صنعت ارزشی قائل نبود آنچه تعریف راجع به این موضوع از این بناها میشد بنظر او اغراق‌آمیز می‌آمد. این عقیده ثابت «رافائل دومان» که به این طریق اظهار شده بود در اوضاع و احوال شرق از قرن هفدهم پیچید برای کاشفان اروپائی آن تأثیر زیادی داشت.

شرحی هم راجع به وضعیت ایران توسط «پاترسانسون Pater Sanson» نوشته شده ولی بهیچوجه پهای تألیف بزرگ «پاتررافائل» نمیرسید. این شخص در سال ۱۶۸۳ به ایران اعزام شد و شش ماه در قزوین مانده و پس از آن به ترتیب از همان راههایی که تاکنون ذکر شده به کردستان و سوزیانا مسافرت کرد.

یکی از همکاران «دومان» «پاتر گابریل دوشینون Pater Gabriel de Chinon» بود. او مدت ۲۵ سال در صومعه کاپوسن‌های اصفهان سکنی داشت تا اینکه در اثر تحریکات روحانیون ارمنی در جلغا مجبور شد پایتخت را ترک کند. پس از آن در تبریز متوقف شد و بعداً به هند مأموریت یافت و کمی بعد در همانجا هم از دنیا رفت.

پس از فوت «پاتر گابریل» تألیفی به قلم او پیدا شده که از اعمال مذهبی و حکومت و آداب ایرانیان و ارمانه و زرتشتیان بحث میکرد و معلوم بود که این تألیف از دست یکنفر آدم منصف و دقیق بیرون آمده است.

صومعه‌ها و کلیساهای کشیشهای کاتولیک رومی در قسمت شمال اصفهان واقع بودند. در زمان صفویه اروپائیها تقریباً بطور کلی در خود پایتخت سکنی داشتند نه در جلغا که محل توقف اراغنه مسیحی بود. ولی موقعی که پایتخت از اصفهان تغییر کرد دیگر به خارجیها اجازه داده نشد در خود شهر منزل کنند و مجبور بودند شهرها را در جلغا بسر برده و فقط در موقع روز در آن طرف زاینده رود ظاهر شوند.

صومعه کارملیت‌ها ظاهراً از همه با شکوهتر بوده است. همچنین صومعه اوگوستن‌ها بنای زیبایی بود که چهار راهها و حجره‌های راحتی برای کشیشها داشت. کلیسا کوچک و دارای یک گنبد و دو برج بود. کشیشهای اوگوستن تعریف میکردند که شاه مکرر به صومعه آنها می‌آمد و روحانیون راهم به قصر خود دعوت میکرد. درین مواقع او سعی داشت تسبیحی به گردن بیاویزد و بدین وسیله احترام خود را نسبت به مذهب مسیحیون بمنصه ظهور برساند.

«اوگوستن‌ها غالباً پرتغالی بودند و در آمدشان از هند تأمین میشد، کارملیت‌ها بیشتر اسپانیائی و ایتالیائی و کاپوسن‌ها فرانسوی بودند و پادشاه فرانسه مخارج آنها را تکفل مینمود.

از وجود یک جمعیت فرانسیسکن در اصفهان خبری در دست نیست ولی درین حال شرح مسافرت یک کشیش فرانسیسکن پرتغالی بنام «گاسپاردوسان برناردینو Gaspar de San Bernardino» به اطلاع ما رسیده است. او در موقع مراجعت از هند به پرتغال، در ایران از راه معمول بندرعباس به اصفهان مسافرت کرده بود و در گزارش خود بیشتر متوجه نقل قول

جغرافیون قبلی، که ازین ناحیه عبور کرده بودند، شده بود تا بمشاهدات شخصی خود. در اطراف سال ۱۶۴۵ ژروئیت‌ها آمدند. رئیس آنها یعنی «پاتر ریگوردی Pater Rigourdy» گرچه از طرف پاپ و سایر سلاطین مسیحی سفارش نامه گرفته ولی هدایائی همراه نیاورده بود در صورتی که در مشرق زمین بدون آن به‌جائی نمیرسند. بعلاوه او در ایران چنان پیشنهاد های سیاسی نا معقولی نمود که شاه فقط از روی بی‌میلی اجازه توقف به ژروئیت را داد.

فعالیت این فرقه توسط «پاتر آلکساندر دورودس Pater Alexander de Rhodes» که بیش از سی سال در آسیای شرقی مشغول کار بود به مرحله صحیح رسید. او در سال ۱۶۵۵ از راه تبریز به اصفهان آمد.

چند سال قبل از آن هم «آلکساندر دورودس»، موقعی که از هند به اروپا میرفت، در ایران مسافرت کرده بود. در آن موقع او در بندرعباس پیاده شده و در راه اصفهان نزدیک لار تصادفاً با «بولای دوگوز Boulaye de Gouz» روپرو شد، در فصول آینده تا اندازه‌ای از او گفتگو بمیان خواهد آمد. آخرین بار هم «پاتر آلکساندر» در سال ۱۶۶۰ به ایران آمد و همانجا هم از دنیا رفت.

در موقع توقف در اروپا این کشیش وضع تبلیغاتی کاتولیک‌های رومی را در آسیا شرح داده و درخواست وسائل برای اعزام روحانیون دیگر را نموده بود و در نتیجه اسقف «دوبریت de Beryte» تحریک شده با عده‌ای از روحانیون در سال ۱۶۶۰ سفر شرق را در پیش گرفته از ایران هم عبور نمودند.

از راه حلب و بصره به بندر ریگ رهسپار شدند و باز ۳ سال بعد از «پاتر فیلیپوس» و ۲۲ سال بعد از «تاورنیه» یک کاروان اروپائی راه دشوار بین ساحل و شیراز مرتفع را در پیش گرفت. کازرون را «کالسون Calceron» نامیده و میگوید شهر کوچکی است که ظاهراً در گذشته بسیار بزرگ و نام آن در آن مواقع گویا «سزاره Cesaré» بوده است. در اصفهان تمام وسائل آماده شد که از راه خشکی به قندهار بروند ولی این نقشه بواسطه نا امنی راهها برهم خورد و از طریق لاربه «مدفن اروپائیها» یعنی بندرعباس رهسپار شدند.

راجع به سر نوشت ژروئیت‌ها در اصفهان بوسیله «پاتر ویلوت Pater Vilotte» ژروئیت که آخرین کشیش کاتولیک رومی بود، مطلع میشویم. او گزارشی از سرگذشت خود در ایران راجع به زمان صفویه منتشر کرده بود.

آن روحانی در سال ۱۶۸۰ از طریق اردبیل و میانه، به نیت توقف یکساله، به اصفهان آمد و شش سال بعد هم مجدداً به پایتخت ایران مراجعت کرد و تا سال ۱۷۰۸ در آنجا باقی ماند، منتها این دفعه از طریق کنگاور و «دیز آباد» و «کوکا Kuka» این مسافرت را انجام داد.

سه نفر از برادران طریقت «پاتر ویلوت» هم در زمان توقف او به شهر اصفهان آمدند. نام آنها «ویلهلم وبر Wilhelm Weber» و «ویلهلم مایر Wilhelm Mayr» و «دارنست‌ها نکسلدن Ernst Hanxleden» کشیش نوآموز بود که در سال ۱۶۹۹ برای فعالیتهای تبلیغاتی به هند

میرفتند. «فرانس کاسپارشیللینگر Franz Kaspar Schillinger» جوان هم به آنها ملحق گردید. آنها آخرین مسافران اروپائی بودند که در قرن ۱۷ تمام ایران را زیر پا گذاشتند. این چهار نفر آلمانی راه معروف قدیم را از طریق تبریز و قزوین به سوی اصفهان پیش گرفتند و پس از آن با اطلاع کامل از راه شیراز به بندرعباس عزیمت کردند.

آنها نزدیک تبریز به اولین قنات برخوردند که مخصوص به ایران میباشد: و آن مجرای آب طولانی است که از تمام دشت وسیع عبور میکند و بوسیله آن آب شیرین از راهها و سرزمینهای هم سطح کشور به تمام شهرها و روستاها تقسیم میشود.

به مسافران اجازه ورود به مسجد فاطمه (A) در قم داده شد ولی تعجب درین است که ذکری از فاطمه بمیان نیامده بلکه فقط از شکوه مقبره شاهانه سخن رفته است. در ذکر احوال علماء مسلمان که در خانه خدا بودند دقت کافی بکار برده نشده «دائماً چندین آخوند ایرانی به نوبه درین مساجد کشیک میدهند و از روی کتابهایی که با آب طلا نوشته شده بلا انقطاع به زبان فارسی عبارت یا آوازی میخوانند».

در «اومیسناات Omisenaat» (عظیم آباد) سه منزلی اصفهان آنها در کاروانسرای یکنفر مریض سخت فرانسوی رادیدند که از بندرعباس تا اینجا را با کاروانی طی کرده و پس از آن به حال خود واگذار شده بود. ژرژوئیتها آن بدبخت را تسلی داده سعی کردند وضعیت او را بهبودی دهند ولی معذک آن ناشناس، که از ذکر اسمش خودداری شده، مرد و از طرف کشیها به آئین مسیح دفن گردید.

قسمت آخر راه در ایران قبل از بندرعباس بطور وضوح شرح داده نشده و فقط صحبت از کوهستان بسیار مرتفعی بمیان آمده که هیچ دره نداشت و بایستی قبل از رسیدن به ساحل مسطح از آن عبور بعمل آید. چون نام نقاط «قرموت Kormut» و «کفرستان Kufrestan» و «گوتشیران Gotschiran» برده شده، که بسهولت میتوان پی برد همان «هرمز» و «خوزستان» و «کاجین» میباشد، لذا مسلماً مسافران از شاهراه بزرگ چندان منحرف نشده اند، و شرحی را که راجع به کوه مرتفع نوشته اند، که سر به بر میساید و از فراز آن میتوان دریا را دید، باید حمل بر اشتباه نمود.

آنها چند روز بعد از موقع حرکت کشتی که قرار بود آنها را به هند ببرد به بندرعباس رسیدند. «پاترور» و «مایر» بمرض مالاریا، که ظاهراً در ساحل به آن مبتلا شده بودند، وفات کردند.

(A) یادداشت صحیح: در متن کتاب مسجد فاطمه ذکر شده اما بطوریکه میدانیم در شهر قم حرم مطهر حضرت معصومه (ع) قرار دارد.

## فصل چهاردهم

«ژان شاردن Jean Chardin» و

مسافران دیگر فرانسوی معاصر او در ایران

در هیچیک از فصول تاریخ ایران که بقلم اروپائیا نوشته شده پایه و اساس دقیقتر و پر مغزتری، مانند دوره طلایی عهد شاه عباس بزرگ، تا انقراض اجباری حکومت صفویه در سال ۱۷۲۲، دیده نشده است. این زمان دوره عظمت ایران و همچنین دوره رشد تألیفات و مآخذ اروپائی راجع باین کشور محسوب میشود.

امنیت در عبور و مرور و اوج صنعت در ایران باعث شده بود که در آن زمان بسیاری از اشخاص فعال تقریباً از تمام ملل غرب باصفهان هجوم بیاورند. مسافرتهای «شاردن» در نیمه دوم قرن ۱۷ نشانه این بود که در آن دوره در دربار ایران بیش از هر موقع دیگر عده اروپائیا روبفرونی گذارده بود و «شاردن» سرآمد همه آنها بحساب میآمد.

بطوریکه کرا را ادعا شده این نظریه، که سفرنامههای فرانسوی مربوط به آن زمان بدترین و نامطمئنترین گزارشهای تاریخی میباشد که ما در دست داریم، بکلی غلط است. ولو آنکه مؤلفان اعداد را بطور صحیح ذکر نکرده باشند یا همانطوریکه در غالب کتب مربوط به ایران دیده میشود شرح کشور را با تغییر شکل بیان کرده باشند و مثلاً در درجه اول فقط به ذکر شهرهای عمده واقع در کنار شاهراهها اکتفا نموده باشند معذک آن تألیفات مخصوصاً نوشتههای «شاردن» نه تنها از نقطه نظر تاریخ تمدن بلکه از لحاظ جغرافیائی هم دارای ارزش بسیار میباشد.

«ژان شاردن» فرزند یکنفر تاجر جواهر فروش متمدول بود و در همان اوان شباب ندای خاورزمین او را بخود میخواند، و هنوز بسن ۲۲ سالگی نرسیده با پشتکار تمام مأموریتی از طرف پدر خود بعهده گرفت و آن عبارت ازین بود که به هند رفته اشکالات تجارتی پدر خود را مرتفع سازد. بوسیله ارمانه از طریق تبریز به اصفهان آمد و مدت ۱۸ ماه در آنجا با کمال جدیت به تحقیقات پرداخت.

او از بندر عباس ایران را ترك گفت ولی دو سال بعد مجدداً در کشور شاهنشاهی ظاهر گردید. جواهرات خیره کننده او باعث شده بود که بسمت تاجر شاه وزرگر دربار ارتقاء یافته و بدین وسیله درهای بهترین محافل و مجامع ایرانی به روی او باز گردد. معاشرت شخصی او با ایرانیها هجوروش ساخته بود که زبان فارسی را یاد بگیرد و دانستن زبان باعث شد کتب ایرانی را بخواند و با تاریخ قدیم و جدید کشور سروکار داشته باشد. چون از طرف شخص شاه مأموریت یافته بود چند قطعه جواهر قیمتی را تراش بدهد لذا در سال ۱۶۷۰ به پاریس بازگشت.

در مدت کمتر از یک سال آن فرانسوی برای سومین بار بسمت اصفهان حرکت کرد و این دفعه چهار سال در ایران باقی ماند.

هنگام بازگشت دوباره خط سیر قدیمی را از طریق تبریز، که در آن موقع هم مانند امروز دومین شهر ایران محسوب میشد در پیش گرفت. قزوین در سمت چپ ماند و تازه در سال ۱۶۷۴ ببهانه دیدن دربار شاهنشاهی بآن شهر وارد شد. برخلاف آنچه فعلاً در کشور معمول است، باوجود آنکه «شاردن» خارج مذهب بود در قم با اجازه داده شد از داخل حرم فاطمه (A) دیدن بعمل آورد و نقش‌هایی بردارد. از کاشان (شهر ابریشم) راه خود را از طریق گردنه «کوه‌رود» انتخاب نمود.

«شاردن» در سفر سوم خود اطراف کشور را بسیار سیر کرد، بین یزدخواست و شیراز پی بوجود جاده تاپستانی و زمستانی برد و مانند سفر اولش از تخت جمشید دیدن نمود. و راجع باولین متصل مشروح این نقطه، که در عین حال بوسیله تصاویر متعددی بقلم نقشه کش مخصوص او هم روشن‌تر شده بود، ما خود را مدیون او میدانیم<sup>۲</sup>. در سال ۱۶۷۷ از طریق بندر عباس و هند و دماغه امید «شاردن» بارو با مراجعت کرد.

(A) یادداشت مصحح: در متن کتاب حرم فاطمه ذکر شده اما بطوریکه میدانیم در شهر قم حرم مطهر حضرت معصومه (ع) قرار دارد.

۱ - سابقاً قم به اصفهان را تقریباً همیشه خواه از گردنه کوه‌رود خواه از دهکده نطنز که در سمت شرق واقع است، از طریق کاشان میرفتند. جاده اتومبیل‌رو فعلی که از «Mehmet» میگذرد، ظاهراً در اواخر قرن ۱۹ بوجود آمده است.

۲ - نقطه تاریکی در زندگی «شاردن» یافت میشود و آن عبارت از رابطه سوئی است که او با نقشه کش بسیار لایق خود یعنی «گرلو Grélot» داشت. در صورتی که اطلس مصور ضمیمه تألیف «شاردن» را از او داریم. «شاردن» «گرلو» را در قسطنطنیه ملاقات و او را دعوت نمود که باتفاق به ایران بیایند تا تمام چیزهای نادری را که ممکن بود ببینند با نقاشی مجسم سازند. در آن کشور دور افتاده توأم کار میکردند و کشفیات مینمودند ولی روابط حسنه و دو جانبه آنها تیره گردید و موقعی که در صومعه کارملیت‌ها در اصفهان، که «شاردن» و «گرلو» در آن مسکن داشتند، «آمبروزیو بمبو Ambrogio Bembo» پیدا شد «گرلو» «شاردن» را رها کرد و بطوریکه خودش روایت کرده این جدائی در اثر رفتار متکبرانانه «شاردن» پیش آمده و لذا از همسفر قدیمی خود کناره گرفته تا داخل خدمت آن ایتالیائی بشود.

«آمبروزیو بمبو» یکنفر نجیب زاده و نیزی جوانی بود که بمیل خود در آسیا مسافرت

«شاردن» تمام عمر خود را وقف کشفیات ایران نمود. تکمیل نتایج مسافرت او چندین سال بطول انجامید. باوجود فعالیت دامن‌دار و ادبی «شاردن» معدک بسیاری از مطالب آشکار نشد. مثلاً تاریخ عمومی ایران که مواد آن را هم کاملاً جمع‌آوری کرده بود هرگز انتشار نیافت.

همچنین کارهای دیگر «شاردن» از قبیل ترجمه يك كتاب جغرافیای ایرانی و رساله راجع بمحللهای مختلفی که در انجیل ذکر شده، بیرون نیامد. «شاردن» تمایل مخصوصی به تدوین يك رساله راجع باعتبار مقدس داشت، در همان سفر اول باین موضوع مشغول و بسیار خوشحال شد از اینکه توانست وضعیت آن نقاط را در خود محل با آنچه در انجیل نوشته شده بود مقایسه نماید.

اثر بزرگ «شاردن» به ده جلد تقسیم شده، سه جلد اول آن مربوط بشرح مسافرت از پاریس باصفهان و يك جلد مختص به تشریح پایتخت میباشد. چهار جلد دیگر در باب توصیف کلی از کشور شاهنشاهی تدوین شده. رویه‌رفته در آن از وضعیت ساختمان زمین و معادن و آب و هوا و عالم نباتات و حیوانات صحبت شده؛ و در فصول مختلف از عادات ایرانیان و طرز تغذیه و منزل و حرفه و تجارت و همچنین صنعت و علوم و اعمال مذهبی آنها بحث شده است؛ و نیز از موسیقی و شعر و نقاشی و طبابت و کتب و مآخذ و مدارس ایران اطلاعاتی بدست میدهد. هیچیک از موضوع های ظاهری زندگانی از قلم نیفتاده است؛ تأسیسات سیاسی و لشکری و کشوری و مؤسسات ملی و مسائل مالی تمام نام برده شده، و بخصوص يك قسمت عمده به پادشاه و زندگانی او و اداره دربار اختصاص یافته است. دو جلد آخر حاوی شرح دو مسافرت بین اصفهان و بندر عباس و تفصیل خصوصیات گوناگون دربار میباشد که در جلد‌های سابق ذکر آن نشده بود.

در میان کلیه مسافرانی که در قرن ۱۷ بایران آمدند «شاردن» کسی است که بهترین تشریح را از این کشور بعمل آورده است. در آثار او چیزی که باعث امتیاز مییابد آن است که از بسیاری از نسخ خطی ایرانی اقتباس نموده، و باین طریق، مخصوصاً در موضوع تعیین طول و عرض جغرافیائی نقاط مختلف، اشتباهاتی هم بمیان آمده است.

بهرتر از هر چیز «شاردن» پایتخت شاهی را شرح داده و بنا بر قول خودش اصفهان را بهتر از پاریس میشناخته. به عقیده او در نیمه قرن ۱۷ وضعیت اصفهان در دوره صفویه برابر با اوضاع بیت المقدس در زمان سلیمان بوده. من باب مثل در تألیفات او میتوان شرح مخارج و تئذیراتی را که در موقع پذیرائی سفیران خارجی در قصر سلطنتی اصفهان بعمل میآمد، در نظر گرفت که شرحش از این قرار است:

يك روز قبل از تاریخ معین میدان مقابل قصر سلطنتی را از دكا كین كسبه، که معمولاً

میکرد. نظر او در درجه اول متوجه آثار قدیمی بود. او نه تنها حجاریهای تخت جمشید بلکه حجاریهای «بستون» و «شرم‌زاک Chermonsac» (کرمانشاه) را هم بازدید میکرد. در نقاشی‌هایی که تألیف «بمبو» را زینت کرده انسان بهمان دستی برمیخورد که سفرنامه بزرگ «شاردن» را هم به تجسم درآورده است.



در آنجا برپا بود، تخلیه نمودند. همه جا را جارو کردند و مدخلها از همه طرف مسدود شد. صدر اعظم به سفرا پیام داد که روز بعد باهدایای خود حاضر باشند تا بحضور شاه بار یابند. صبح روز جشن دره‌ریک از دوطرف ایوان بزرگ روباز، که شاهان بزرگ دراصفهان از آنجا به تماشای نمایشات و سوار خوبیها میپرداختند، شش رأس از زیباترین اسبهای اصطبل شاهی را قرار میدادند. دهنه آنها روپوش طلا داشت و بازگرد و یا قوت یا احجار قیمتی دیگر زینت شده بود. زین و رکاب آنها هم بهمان اندازه قیمتی درست شده بود. کمی آنطرفتر از اسبها حیوانات وحشی قرار داشتند. دوشیرویک ببر و یک پلنگ، در حالی که سرشان رو به میدان قرار داشت، درروی یک قالی ارغوانی رنگ دراز کشیده و چند ظرف بزرگ و گرد از طلای خالص برای خوردن غذا جلوی آنها گذارده بودند. جلوی درب ورودی ارابه‌های هندی که به گاو میش بسته شده بود و چند آهو و یک کرگدن و چندین فیل قرار داشت. این فیل‌ها هم مانند اسبها باسریاق قیمتی مزین شده بودند. تالار پذیرائی سبزه‌سای خارجی بالای سردر قصر، رو بمیدان قرار داشت. داخل این تالار بطرز زیبایی بنا گردیده بود بطوریکه تا آن موقع «شاردن» نظیر آنرا ندیده بود. پس از آنکه شاه بادرباریهای خود، که متجاوز از سیصد نفر میشدند، در تالار جا میگرفتند آنوقت سفرا، یکی پس از دیگری طاهر میشدند. هر یک از آنها را یک نفر مأمور تشریفات درفاصله‌های مناسب دعوت به پیاده شدن میکرد و درموقع ورود به تالار قاپوچی باشی آنها را پذیرفته برای «بابوس» راهنمایی میکرد. چهار قدم به شاه مانده دستور توقف به سفیر داده میشد. در اینجا به زانوی او فشار میدادند و او را مجبور میساختند سه بار بالاتنه خود را طوری خم کند که پیشانی‌اش با زمین تماس حاصل نماید.

درموقع معین هدایای سفیر را بحضور شاه میآوردند. این هدایا اقسام مختلف داشت. مثلاً یک مرتبه سفیر مسکو پنج تنگ عرق خوری و سفیر «لزگی» Lesghie پنج پسر بچه زیبا و سفیر بصره یک شتر مرغ زنده همراه آورده بودند. شاه سعی میکرد اعتنائی به هدایا نداشته باشد زیرا میباید چنین جلوه کند که پادشاهان بزرگ ایران بایستی تمام چیزهای قیمتی دنیا را دریافت دارند ولی آنرا قابل توجه ندانند.

پس از خاتمه تشریفات مربوط به هدایا شروع مسابقات باصدای طبل و شیپور در میدان بزرگ اعلام میشد. و درموقع جنگ شیر با گاو نر بلافاصله پس از برخورد اولی کله گاو را با تبر میزدند زیرا خوش آیند نبود شیر، که علامت بیرق پادشاهان ایران است، بتواند فوراً پیروز گردد.

همچنین مسابقات چوگان بازی هم بوجه احسن انجام میشد و غریبها دانستن این بازی را مدیون ایرانیها میباشند. دروازه‌های «گل» Goal، این بازی هنوز دراصفهان در میدان شاه برقرار میباشد.

درموقع اوج مسابقات، غذاهای منتخب درظروف فوق‌العاده قیمتی و بی نظیر، که از مینای طلاکاری ساخته شده و مکمل به جواهر و مروارید بود، برای سفرا میآوردند. بنا بر میزان احترامی که نسبت بهریک از سفیران میخواستند مرعی دارند بر تعداد غذاها کم و بیش

افزوده میشد.

پس از صرف غذا سفراء بحضور میآمدند ولی شاه آنها را مخاطب قرار نمیداد و حتی یکمرتبه هم متوجه آنها نمیشد بلکه وقت خود را با صحبت با اعیان کشور خویش میگذراند. هیچیک از مسافران قرن ۱۷ مانند «شاردن» غرب را با دوره طلایی صفویه آشنا نکرده است. عمل او در پی بردن بروحیه ایرانیان ثروت قابل ملاحظه‌ای را تشکیل میدهد و همچنین عذر توقعات ناروای غربی‌ها را هم میخواهد. اگر کسی مانند مؤلف این کتاب، پرارزش‌ترین خاطرات خود را مدیون ایران بداند آنوقت مناسب است سفرنامه «شاردن» را بخواند زیرا او هم بسیاری چیزها را درین کشور از دریچه چشم یکسفر دوست نگاه کرده بود.

«ژان باپتیست تاورنیه» Jean Baptiste Tavernier هم مانند «شاردن» یکسفر جواهر فروش بود که ۳۴ سال قبل از این هموطن بزرگ خود برای اولین بار بایران آمد. او هم مانند شاردن از ابتدا آرزو مند دیدار کشورهای بیگانه بود. در فاصله بین ۱۶۳۱ و ۱۶۶۸ او اقلان شش مسافرت بزرگ بسوی شرق در پیش گرفت ولی راجع به جریان صحیح آن در بعضی از قسمتها ابهام وجود دارد.

سفر اول «تاورنیه» بین سالهای ۱۶۳۱ تا ۱۶۳۳ از راه تبریز به اصفهان انجام گرفت و از طریق کنگاور و حلب مراجعت نمود.

پنج سال بعد «تاورنیه» مجدداً سفر شرق را در پیش گرفت. این مسافرت از راه بصره به بندر ریگ و شیراز و اصفهان انجام و در سال ۱۶۳۹ با آنجا وارد شد. محتمل است «تاورنیه» در همان سال از پایتخت ایران خارج شده باشد تا از طریق بندرعباس به هندوستان رهسپار گردد. خط سیر او بوضوح معلوم نیست و همین اندازه اطمینان حاصل است که در ۱۶۴۳ او مجدداً در بندرعباس بسر میبرد.

در همان سال هم «تاورنیه» سفر سوم خود را شروع کرد و از موصل از راه کردستان باصفهان آمد و مجدداً چند ماه در آنجا اقامت نمود. پس از آن از راه بندرعباس در سال ۱۶۴۵ به سورات هند رسید.

«تاورنیه» فقط دو سال در وطن خود دوام آورد و پس از آن از نو شروع بمسافرت کرد. در اوایل سال ۱۶۵۱ مجدداً از راه حلب رهسپار شرق گردید. این مرتبه بوسیله کشتی ازدجله بصره سرازیر شده از راه خلیج به هرمز و هند رفت. سه سال بعد در موقع مراجعت، از بندرعباس به کرمان آمد و مقدار زیادی پشم خریداری کرد که به فرانسه حمل کند. پس از یک توقف طولانی در ایران و دیدن بسیاری از نقاط، که سابقاً ندیده بود، در سال ۱۶۵۵ بوطن خود مراجعت نمود.

باز هم «تاورنیه» بیش از دو سال در اروپا دوام نیاورد و سفر پنجم خود را آغاز کرد و از راه ایران به تبریز و اصفهان رهسپار گردید و تا قبل از رفتن به هند یعنی تا سال ۱۶۵۹

۱ - درین مسافرت «تاورنیه» تا «جاوا» پیش رفت و پس از برخورد با ماجراهای گوناگون با کشتی افریقا را دور زده از طریق «سنت هلنا» St. Helena، به اروپا مراجعت کرد.